

بلامنازع لیبرال دموکراسی و فرجام تاریخ را در سپیده دم قرن بیست و یکم جشن گرفته‌اند، امروز ناگهان ذوق زده از پایان جنگ سرد و متلاشی شدن سیطره سیاسی و اتحاد کشور شوراها، نسبت به لادری گری، بی‌فرهنگی، لایسیم، و سکولاریسم بحران زده خود اظهار دلزدگی می‌کنند و از بی‌ارزشی و فقدان اعتبار مسائل اقتصادی-سیاسی در روابط حاکم میان دولت‌ها و ملت‌ها سخن می‌گویند و خواب تازه‌ای برای سه میلیارد جمعیت متعلق به تمدن کنفوسیوسی و اسلامی تحت عنوان «برخورد تمدنها» می‌بینند.

فروش بی‌پروای جنگ افزارهای استراتژیک آمریکایی به کشورهای حاشیه خلیج فارس و موضعگیری خصمانه در مواجهه با بعضی قراردادهای تسلیحاتی ایران، همچنین اعتراض صوری غرب به نقض حقوق بشر در میانمار، پرو و نیجریه و سکوت معنی‌دار در مقابل اقدامات ضد انسانی ژنرال‌های الجزایری، سبب شده است که حتی برژینسکی-مشاور امنیت ملی کارتر، استاد دانشگاه جان هاپکینز و مشاور مرکز مطالعات استراتژیک واشینگتن-لب به اعتراض بگشاید و از بحران جامعه غربی در سه عرصه ذیل سخن بگوید:

● سکولاریسم عنان گسیخته (out-of-control secularism) که بخش اعظم جهان غرب را در میان گرفته و از بطن خویش نطفه خود ویرانگری فرهنگی را گسترش می‌دهد.

● در زمینه فرهنگی نیز غرب گونه‌ای لذت‌گرایی مادی (material hedonism) را پرورش می‌دهد که در تحلیل نهایی برای ابعاد روحی و معنوی تبار انسانی بسیار خطرناک است.

● همچنین [ضد] فرهنگ ثروت‌اندوزی و بوالهوسی (culture of permissive cornucopia) در جامعه آمریکا به منظور انتقال قدرت این کشور به نوعی اقتدار معنوی با اعتبار جهانی سخت‌زیانبخش است.^۴

جمهوری اسلامی ایران

و نظریه برخورد تمدنها

تحولات اجتماعی حاصل از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، به صراحت نشان داد که زمامداران تازه دولت ایران، نه تنها ضرورت‌های تاریخی و

نزدیک به سیصد و پنجاه سال پیش^۱ به دنبال مصاف علم و دین در غرب و فروپاشی ادراک نومیالیستی، و پس از آن که غریبان از پس سزارین درناک تمدن صنعتی برآمدند و به تدریج تمدن کشاورزی را که به قول تافلرها تا سال ۱۷۰۰ پابیده^۲ بود دفن کردند، و به طرق مختلف به ابزار و آلات نوین تکنولوژیکی دست یافتند و با کمی تأمل فهمیدند که این دستاوردها بهترین فرصت را برای دست‌اندازی به ثروت شرق فراهم آورده است. مناسبات تازه‌ای در روابط بین‌الملل رقم خورد. فروکش کردن جنگ‌های صلیبی و عقب‌نشینی مسلمانان از بخش‌های مهم آفریقا و اروپا-به‌ویژه اسپانیا-و ظهور غول بریتانیا و دست‌اندازی به ایران و هندوچین، و کشف نفت و نیاز حیاتی تمدن جدید صنعتی غرب به این ماده استراتژیک و حضور آرام آرام امپریالیست‌ها در خلیج فارس تا آتش افروزی موسوم به جنگ نفت... از سوی دیگر کاشتن غده سرطانی صهیونیسم در بطن تمدن اسلامی و افشاندن بذره‌های تفرقه در کشورهای عربی و آفریقای مسلمان و دخالت نظامی در اینجا و آنجا و پشتیبانی از سرکوب‌خشن جنبش‌های اسلامی... سکوت در برابر قتل عام مسلمانان بوسنی، کشتار شیعیان افغانستان و عراق و به وجود آوردن زمینه‌های بحران در مناسبات سیاسی ایران با همسایگان عرب حوزه خلیج فارس و تحریک سردمداران ماجراجوی عراق و تحمیل جنگی طولانی و بی‌ثمر اما پرهزینه و خونبار بر ایران و... دفاع آشکار آمریکا از حکومت‌های ناقض حقوق بشر در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و ده‌ها رخنمود دیگر این پرسش اساسی را مطرح می‌کند که: غربیان و به عبارت روشن‌تر آمریکاییان از جان جهانیان چه می‌خواهند؟ البته می‌توان این پرسش را به گونه‌ای دیگر و از منظر ساموئل هانتینگتون نیز نگریست، و پرسید: «منابع بی‌ثباتی در جهان معاصر»^۳ کجا قرار گرفته است؟

پاسخ این پرسش و تمام پرسش‌های سوزانی از این دست، برای کسانی که نیم‌نگاهی به مناسبات بین‌المللی دارند، چون روز روشن است. اما غریبان که گویی خواب خوش جهان‌تک‌قطبی، حاکمیت

خطوط گسل در نظریه برخورد تمدنها

دکتر محمد قراگوزلو

دهکده جهانی ارتباطات، حرف حق ما-بویره در مسئله جنگ- به گوش هیچ نتابنده ای نرسد.

در واقع وقتی مادر نحوه ارتباطان با دنیای خارج دچار مشکل شدیم و همه در هارا به روی خود بسته دیدیم، نه تنها فرصت های طلایی استفاده از امکانات دنیای پیشرفته برای بازسازی کشور پس از دوران جنگ را از دست دادیم، بلکه با وجود حقانیت بی چون و چرا، کمترین سودی از قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت نیز نبردیم.

دکتر حسین عظیمی، با تأکید بر اهمیت تشنج زدایی از سیاست خارجی معتقد است: «با ملاحظه دنیایی که مادر آن زندگی می کنیم و همچنین منطقه ای که مادر آن به سر می بریم حوزه سیاست خارجی، از حوزه های بسیار اساسی جامعه ماست. نباید فراموش کرد که دنیا در این منطقه ملاحظاتی دارد: نفت که منبع اصلی انرژی در دنیاست از اینجا تأمین می شود. روسیه در همین منطقه است و... ایران هم در این منطقه کشور قدرتمندی است و داعیه احیای تمدن اسلامی را دارد. کشورهای عربی دارای نفت هم اکثر اً دچار مشکلات داخلی خود هستند. با توجه به این مشکلات، ما چه خواهیم چه نخواهیم به اعتبار داعیه تمدنی که داریم مردمشان را تحت تأثیر قرار می دهیم... ما که یک کشور قوی منطقه ای هستیم در نتیجه اتفاقاتی، به جای این که در مقابل کشورهای منطقه که نسبت به آنها قویتریم قرار بگیریم در مقابل غولی همچون آمریکا قرار گرفته ایم. نتیجه این مقابله با آمریکا این شده که ما هم اکنون گرچه ظاهراً و فی المثل با امارات مواجهیم اما در عمل آمریکا طرف مقابل ماست و ما طرف مقابل آمریکا... در این موقعیت، طبیعی است که ما به سراغ تقویت نیروهای دفاعیمان برویم. چون در مقابل آمریکا قرار گرفته ایم موشک را نه برای هجوم بلکه برای دفاع از خودمان می خواهیم. اما نتیجه این تقویت آن می شود که کشورهای منطقه به موشکهای ما را به رخ همسایگان می کشد. در نتیجه، این همسایگان بیشتر خود را کنار خواهند کشید.»^۵

در حقیقت همین ضرورت تعدیل کردن و حذف حضور آمریکا از منطقه است که رییس جمهور خاتمی را به گفتگوی تاریخی با مردم

کانوهای حاد مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را به درستی شناخته اند، بلکه راهکارهای ترازمند، مناسب و معقولی نیز برای حل آنها اندیشیده اند. طرح دو موضوع «جامعه مدنی» و «گفتگوی تمدنها» مؤید این نکته است که دولت مردان جمهوری اسلامی و در رأس ایشان محمد خاتمی کانون بحران را در دو حوزه آسیب پذیری منافع و مطالبات اکثریت گسترده شهر و ندان ایرانی (۶۲٪ جامعه)، و لزوم تشنج زدایی از سیاست خارجی، یافته اند. در همین راستا نسخه «جامعه مدنی» برای رفع معضل نخست و برنامه «گفتگوی تمدنها» به منظور تحلیل مشکل دوم در دستور کار قرار گرفته است.

به نظر می رسد جمهوری اسلامی ایران بیشترین آسیب ها را به ویژه در دوران جنگ با عراق از دیپلماسی خارجی خود و نگره غیر واقع بینانه حاکم بر مناسبات داخلی وزارت امور خارجه پذیرفته است. مظلومیت سربازان ایرانی به هنگام تهاجمات شیمیایی عراق و سکوت دنیا را به خاطر بیاوریم و به دور از هر گونه تحلیل سکتاریستی و شعار و متهم کردن این و آن بپذیریم که کشور خود را در انزوای سیاسی-اقتصادی قرار دادیم و از این رهگذر فریاد حق خواهانه مان حتی به گوش منصف ترین مردم و میانه روترین دولت های دنیا نیز نرسید. روابط سرد ایران با همسایگان، روابط تیره با کشورهای عربی (بجز سوریه)، روابط خصمانه با دولت های محافظه کار و لیبرال اروپایی از جمله آلمان، فرانسه، ایتالیا (و کلاً اتحادیه اروپا)، درگیر شدن با آمریکا در خطوطی که دقیقاً مطلوب نظر آنها بود، سیاست های نسجیده در برخورد با کشورهای هم چون رومانی، افغانستان، آذربایجان، عربستان و... بتدریج از کشور ما شبه جزیره ای دور افتاده ساخته بود. همه مسائل کلی فوق بیانگر فقدان یک استراتژی هدفمند، منظم و پویا، و دنباله روی محض از حوادث و برخورد منفعلانه در حد محکوم کردن این یا آن واقعه در سیاست خارجی است. سیاست درهای بسته و توطئه بینی در مناسبات برون مرزی که پیشتر در کشورهای چین، آلبانی، کامبوج و بسیاری از کشورهای سابق بلوک شرق عملاً به شکست انجامیده بود، با اصرار تمام در کشور ما نیز پی گیری شد تا کار به جایی رسد که در شرایط

● زمامداران تازه دولت ایران پس از انتخابات دوم خرداد، نه تنها ضرورت های تاریخی و کانون های حاد مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور را به درستی شناخته اند بلکه راهکارهای ترازمند، مناسب و معقولی نیز برای حل آنها اندیشیده اند.

آمریکا و طرح موضوع گفتگوی تمدن‌ها در سطح کلان‌مجاوب نموده است.

باید اعتراف کرد سیاستی که دولت خاتمی طی یک سال گذشته در عرصه ارتباطات خارجی اتخاذ نموده عملاً به برون‌رفت ایران از انزوای سیاسی و شکست بسیاری از تحریم‌های اقتصادی انجامیده است. مصادیق مشخص این سیاست در ایجاد ارتباط حسنه با کشورهای حوزه خلیج فارس، عادی‌سازی مناسبات با عربستان، ایجاد سمپاتی در کشورهای اتحادیه اروپا به نفع ایران و حل عاقلانه بحرانهای پیش آمده، برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی در تهران و استقرار بطئی هژمونی سیاسی ایران در جهان اسلام خلاصه تواند شد. همه این موفقیت‌های سیاسی از یک سو و شکست تحریم‌های اقتصادی آمریکا و ابراز علاقه اروپا برای سرمایه‌گذاری در کشور و به پایان رساندن پروژه‌های نیمه تمام، از سوی دیگر، نشان‌دهنده آن است که دولت برای پیشبرد برنامه توسعه سیاسی (در عرصه مناسبات بین‌المللی) و توسعه اقتصادی به راهکارهای منطقی رسیده است.

اینک که به اختصار، لزوم تشنج‌زدایی از سیاست خارجی و ایجاد فضای مفاهمه و گفتگو (با دولت‌ها و ملت‌ها) بیان شد، شایسته است لایه‌های مختلف موضوع گفت‌وگو تمدن‌ها شکافته شود تا دانسته آید که پس از پایان گفتگوی تمدن‌ها، دست چه کسی به عنوان برنده بالا خواهد رفت!

ابعاد گفت‌وگوی تمدن‌ها از نظر خاتمی

رئیس‌جمهور خاتمی در دیدار شرکت‌کنندگان کنفرانس وحدت اسلامی، که تحت عنوان «تمدن‌ها، گفت‌وگو به جای جنگ» در بعضی از جراید کشور درج شد، بر چند نکته اصولی و اساسی انگشت تأکید نهاد. در اینجا با طرح نقاط پررنگ و تجزیه و بررسی مفاصل آن در چند فصل مشخص جستار خودرایی می‌گیریم. خاتمی گفت:

«دنیای اسلام نیازمند تحول درونی است و در درجه اول باید متفکران دنیای اسلام به آن توجه کنند. زیرا این تحول سرمنشاء و نقطه آغازین حرکت به سوی آینده بهتر است. و برای این کار باید از خودباختگی در برابر دیگران و به خصوص تمدن غرب نجات پیدا کنیم. و نپنداریم که آنچه که غربی‌ها

به آن دست یافته‌اند بهترین و آخرین مرحله کمال فکری و اجتماعی بشر است. قطعاً تمدن غرب دستاوردهای مثبت فراوان داشته است. اما به خاطر نگاه تک‌بعدی آن به انسان و جهان دچار نقص‌ها و کمبودهای ذاتی فراوان است. و عامل دیگر آن است که باید از تحجر و واپس‌ماندگی از زمان نیز نجات پیدا کنیم... اسلام نه تنها در اثر گفت‌وگوی مابین مذاهب خود رشد پیدا کرد، بلکه آغوش خود را به سوی اندیشه‌های غیر اسلامی نیز گشود...»^۶

مقولات برجسته در گفتمان (discourse) رئیس‌جمهوری از این قرار است:

- ۱- لزوم تحول درونی در دنیای اسلام؛
- ۲- نقش اساسی متفکران در این تحول؛
- ۳- تحول به مثابه نقطه آغاز به سوی آینده بهتر؛
- ۴- پرهیز از خودباختگی در برابر تمدن غرب؛
- ۵- تمدن غرب نمونه کامل تمدن بشری نیست و نقائصی نیز دارد؛
- ۶- بعضی از دستاوردهای تمدن غرب مثبت است؛

- ۷- نجات از تحجر و واپس‌ماندگی از زمان؛
- ۸- گفتگوی مابین مذاهب باعث رشد اسلام شده؛

۹- آغوش اسلام به سوی اندیشه‌های غیر اسلامی [بالنده] همواره باز بوده است.

مقولات ۱ و ۲ و ۳ و ۷ در گفتمان ریاست‌جمهور در تعامل و راستای یکدیگر است. ضرورت تحول درونی در دنیای اسلام و این که در این تحول متفکران نقش اساسی به عهده دارند و مهمترین نتیجه این تحول نجات از تحجر و واپس‌ماندگی از زمان تواند بود، اندیشه‌ای است که در یکصد سال اخیر، همواره مطرح بوده و در مواضع سیاسی، اجتماعی سیدجمال‌الدین بروشنی هویدا است. در واقع از زمانی که غرب مسیحی-متعاقب‌رسانس یا هر رخنمود دیگری- از جهان اسلام، با سرعت شگفتی‌آفرین پیش‌افتاد، متفکران واقع‌بین و دوراندیش اسلامی لزوم این تحول را در آثار و اندیشه‌هایشان به کرات مطرح کردند. در اینجا این پرسش مطرح است که تحول و نجات از تحجر چیست؟ آیا ساختن چندپل و اتوبان و برج و هتل تحول است؟ آیا تأسیس دانشگاه‌های متعدد و جذب نزدیک به دو میلیون نفر دانشجو، تحول است؟

● به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران، بیشترین آسیب‌ها را بویژه در دوران جنگ با عراق، از دیپلماسی خارجی خود و نگره غیر واقع‌بینانه حاکم بر مناسبات داخلی وزارت امور خارجه پذیرفته است.

هد- دستاوردهای معتناهایی از نهادهای مادی ایجاد شده در يك تمدن زوال یافته به صورت آثار تاریخی و موزه‌ای درمی‌آیند.

و- جامعه‌فعلی ایران تمدنی را پشت سر گذارده است و اینک باید بسیاری از نهادهای قدیمی و سنتی خود را تغییر دهیم. این تحول اجتناب‌ناپذیر باید هم در دنیای مادی باشد و هم در دنیای فکری. در عین حال ضروری است که بیش از پیش بکوشیم اندیشه‌های اصلی تمدن مطلوب اسلامی را بشناسیم و درک کنیم که این اندیشه‌ها هیچگونه مغایرتی با اندیشه‌های اصلی تمدن صنعتی ندارند.

ز- ما باید درباره‌ی تمدن قدیم خود و اینکه چه مقدار از آن را باید حذف یا حفظ کنیم بیندیشیم؛ درباره‌ی تمدن مطلوب امروزی‌مان و درباره‌ی نوع ارتباط این تمدن با تمدن صنعتی باید روشن‌سازی کنیم که برای احیای تمدن اسلامی کدام اندیشه‌ها یا اندیشه‌های اساسی را باید شکوفا ساخت تا احیای ادعایی تمدن اسلامی به احیای واقعی و عملی چنین تمدنی بینجامد.^۷

از آنجا که اساس تمدن غرب بر محور بحث پیرامون زوال، انحطاط و بحران شکل گرفته است و از گیبون تا اسپینگلا متفکران بزرگی در این باره - و بویژه علل انحطاط امپراتوری روم - سخن گفته‌اند، همین امر باعث شناخت کارشناسان غربی از مشکلات درونی، چالش‌ها و تعارض‌ها و در نتیجه فائق آمدن بر بحران گردیده است. با این همه و با وجود اینکه سالها پیش از متفکران غربی بزرگانی چون مسعودی^۸ و ابن خلدون^۹ از این مهم به تفصیل سخن گفته‌اند، اما سوگمندان ما هیچگاه به مسئله فوق‌العاده اساسی زمینه‌های ظهور تمدنها - و به‌طریق اولی علل انحطاط تمدنها - توجه نکرده‌ایم و دقیقاً به همین دلیل بارها سقوط نموده‌ایم.

اینکه صاحب مروج الذهب گوید: «تمدن اسلامی در ابتدا یکپارچه بود، اما بر اثر انحطاطی که پیدا کرد به ملوک الطوائفی تبدیل شد و یکپارچگی خود را از دست داد» در قیاس با این اندیشه پُست مدرنیستی لیوتار که در شرایط پسا مدرن یکتایی تمدنی بر همه جا حاکم است، پس نمی‌توان به نظریه‌هایی مانند نظریات علوم طبیعی رسید که فرایندهای اجتماعی را در همه‌ی تمدنهای مختلف و در طول تاریخ توضیح دهد، اگر چه قیاسی مع الفارق

آیا ایجاد چند کارخانه صنایع سنگین و موتور، و مترو و چه و چه تحول است؟ آیا اعزام چند دانشجو به خارج و آموزش زبانهای خارجی و فلسفه غرب در حوزه‌های علمیه تحول است؟ آیا نجات از واپس ماندگی از زمان به معنی گسترش بی حساب و کتاب شبکه‌های تلویزیونی - مطبوعاتی است؟ آیا اگر هر شهروندی سوار اتومبیل آخرین سیستم شود و موبایلی به دست گیرد، نجات از تحجر حاصل شده است؟ نباید آنقدر ساده لوح بود که تغییرات به وجود آمده در چند سال اخیر را به مثابه يك تحول اساسی، عمیق و نجات از واپس ماندگی تلقی کرد. به نظر ما تحول و به عبارت صحیحتر ایجاد تمدن جدید اسلامی به مثابه یا مساوی تعیبه مصادیق یاد شده (و حتی چند بر این آنها) نیست. تحول مورد نظر ما چه به صورت گذار ساخت‌شکنانه (deconstructionist) از سنت به مدرنیسم تعریف شود یا هر چهار چوب دیگری بپذیرد يك نکته مسلم است و آن اینکه برای به وجود آوردن این تحول نخست باید اندیشه‌ی اساسی مادی و معنوی آن، به عنوان پایه‌های ایجاد تمدنی جدید به شیوه‌ای کاملاً معنی دار تعریف و مستقر شود.

تمدن چیست؟

الف- در يك تعریف دم‌دستی و ساده می‌توان گفت (و پذیرفت) که تمدن مجموعه‌ای از کاروندها و دستاوردهای مادی و معنوی است که انسانها در جهت شکوفاسازی و در مسیر سامان دادن به زندگی خویش ایجاد می‌کنند. بر این باور، هر تمدنی با يك تفکر اساسی شکل می‌گیرد و بازوالات آن تفکر رو به اضمحلال و انحطاط می‌گذارد.

ب- هر تمدن در جریان شکوفایی خود در طی زمان بتدریج نهادها و زیرساخت‌های اصلی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی متناسب با خود را ایجاد می‌کند.

ج- هر تمدن بر اساس اندیشه و بصیرت اصلی آن، دارای ظرفیت خاص و از پیش تعیین شده‌ای است.

د- در فراگرد سقوط هر تمدن، بخش قابل توجهی از همین نهادهای فکری که ایجاد شده بودند با تمدن جدیدی ارتباط می‌گردند و در نهایت به صورت خرافات جلوه می‌کنند.

● ما با اتخاذ سیاستهایی کشور خود را در انزوای سیاسی - اقتصادی قرار دادیم و از این رهگذر، فریاد حق خواهانه مان حتی به گوش منصف‌ترین مردم و میانه‌روترین دولتها نیز نرسید.

است، اما ما را به این نتیجه می‌رساند که هر نظریه و اندیشه‌ای منبعث از مبرم‌ترین ضرورت‌های اجتماعی همان عصر است.

اندیشه‌های اساسی تشکیل‌دهنده هر تمدن نه تنها ویژگی‌های خاص خود را دارد، بلکه با بسیاری از دستاوردهای علوم طبیعی - مانند آنتی بیوتیک‌ها که در تمام جوامع یکسان عمل می‌نمایند - متفاوت است. پس نباید به احکام قطعی و پیشداوری‌های جزمی چون این تن داد که برای نمونه چون غربیان با اندیشه سکولاریسم و نقد نو مینالیسم به تمدن صنعتی رسیده‌اند ما نیز الزاماً باید از همان راه برویم. نگارنده در مقاله «جامعه مدنی چگونه جامعه‌ای است»^{۱۰} بر این نکته تأکید ورزیده است که سه کشور آلمان، فرانسه و انگلیس از سهر راه جداگانه به جامعه مدنی رسیده‌اند. بدین اعتبار اندیشه اساسی تشکیل‌دهنده تمدن اسلامی نیز - نه‌اصالتاً و نه ماهیتاً - نباید الزاماً از گونه اندیشه اساسی تمدن غرب باشد. کما اینکه تعارض و تضاد این تمدنها نیز بر مفهوم حذف یکی به نفع دیگر نتواند بود. (فرضیه‌ای که ساموئل هانتینگتون در مقاله «بر خورد تمدنها» به دنبال تبیین و تثبیت عکس آن به نفع تمدن غرب است).

دکتر اسلامی ندوشن، از تمدن، تصویری علمی و عینی ارائه می‌دهد و آن را با تمام جنبه‌های اجتماعی‌اش در برگیرنده حوایج مادی انسانها تعریف می‌کند. و در کنار تمدن، پدیده فرهنگ را امری ذهنی، معنوی، و فردی می‌داند که شاخص‌های مختلفی از جمله ادبیات، هنر، فلسفه و حکمت، و اعتقادات مذهبی و غیر مذهبی را پوشش می‌دهد. به عقیده این نویسنده اگر چه «تمدن و فرهنگ با هم مرتبطند ولی ملازمه ندارند. همانگونه که متمدن بی فرهنگ وجود دارد، با فرهنگ بی تمدن نیز وجود دارد»^{۱۱}

به نظر نمی‌رسد که تعاریف فوق با پندارهای رایجی که از تمدن وجود دارد، منطبق باشد. در صورتی که تمدن، تنها حوزه‌های عینی و علمی کار و ندهای انسانی را شامل شود، آنگاه نه فقط گفتمان «بر خورد تمدنها» بسیاری از مصداقهای خود را از دست خواهد داد، بلکه اساساً حوزه بحث تمدنها نیز در قالبی سخت تنگ و فشرده فرو خواهد رفت. از سوی دیگر، وقتی نویسنده تمدن را

پدیده‌ای «علمی» معرفی می‌کند و لابد برای علم - حتی علم تجربی - گونه‌ای ظرفیت اندیشگی و بصیرتی قائل می‌شود، چگونه می‌تواند تمدن را تنها و تنها در حوزه عملکردهای عینی قرار دهد و از فرایندهای ذهنی که به هر حال در چارچوب دستاوردهایی همچون مساجد، موزه‌ها، پل‌ها، مجسمه‌ها، کتابها، نقاشی‌ها، کتیبه‌ها و... عینیت یافته است، به سادگی بگذرد و آنها را بیرون از حوزه تمدن ببیند؟

به عقیده دکتر سیدحسن نصر، «منظور از تمدن، بزرگترین واحدی است درون کلیت انبانی بشر که انسان به آن گرایش دارد. غیر از جمع کلی بشریت و نوع انسان، بزرگترین واحدی که انسان به آن تعلق دارد، واحد تمدن است»^{۱۲} در این تعریف بسیار کلی، شاخصه‌ای که به نقد و بررسی کشیده شود و حوزه مشخص و شفاف را فراروی بحث بنماید به چشم نمی‌آید. دکتر احمد صدری، در مقاله‌ای که سخت به نظریه «بر خورد تمدنها»ی ساموئل هانتینگتون، تاخته است و از آن به عنوان «خوابی چپ»، «تئوری ساده لوحانه ولی سلیس، مخدوش ولی موزون» با محتوی «دهاتی‌گری فکری» که به علت «بی مغزی گنبد» صدای بسیار در کرده یاد نموده است، عقیده دارد که «تمدن با مراجعه به هسته‌ای مرکزی از عقاید مذهبی یا شبه مذهبی و احیاناً ارزش‌ها و احکام اخلاقی فلسفی یا حقوقی» شناخته می‌شود و «مجموعه چند حوزه تمدنی یک مجموعه تمدنی را تشکیل می‌دهند. با این وصف باید در برابر مجموعه تمدنی شرق که ریشه در فلسفه، جهان بینی و مذهب هند و چین دارد، مجموعه تمدنی غرب را متشکل از ارزش‌ها باورها و احکامی دانست که از دو منشأ مذاهب ابراهیمی (اسلام - یهودیت - مسیحیت) و تفکر یونانی (شامل فلسفه یونانی و تمدن رومی) سیراب می‌شوند»^{۱۳}

اگر چه این نظریه در جای خود بدیع و قابل تأمل است اما با تقسیم بندی‌های متعارفی که امروز از تمدنها رایج است و با تعاریفی که از سده‌های گذشته نسبت به دو مقوله «شرق» و «غرب» در اذهان متفکران خانه کرده است نامأنوس، غریب و محتاج چندو چون و اگر و مگر بسیار است.

به نظر دکتر عبدالکریم سروش، تمدنها، از اساس بر ساخته ذهن مورخانند و «وجود خارجی

● سیاست درهای بسته و توطئه بینی در مناسبات برون مرزی با اصرار تمام در کشور ما پیگیری شد تا کار به جایی رسد که در شرایط دهکده جهانی ارتباطات، حرف حق ما - بویژه در مسئله جنگ - به گوش هیچ تنابنده‌ای نرسد.

ندارند... [این] پروفیسورهای تاریخی بودند که مفهوم تمدن را آفریدند. خداوند تمدن نیافریده است. این نکته هر چه که مورد تأمل قرار بگیرد جا دارد. مورخان برای تحلیل تاریخ حاجت دارند که واحد مطالعه تاریخی اختیار کنند. این واحد مطالعه تاریخی تفاوت می‌کند. با مارکسیسم که آشنا هستیم، در آنجا این واحد طبقه است. و فقط در دوران اخیر است که در عالم فلسفه تاریخ مفهوم تمدن متولد شده است.^{۱۴} اگر این نظریه را نوعی کج سلیقه‌گی، و سوء تفاهم نسبت به مفهوم تمدن تلقی نکنیم، دست کم و علی الحساب می‌توانیم یک خرده بر آن بگیریم:

هر تمدنی اگر چه می‌تواند در واحدهای مطالعه تاریخی قرار گیرد، اما مقایسه آن با واحد «طبقه» در ایدئولوژی مارکسیسم، قیاس مع الفارق است. طبقه در اندیشه مارکس همواره بیانگر تضاد دو خاستگاه در خواستها و منافع اقتصادی و سیاسی انسانهاست و عموماً در تمام برهه‌های تاریخی از دو واحد مشخص فراتر نمی‌رود: طبقه دارا در مقابل طبقه ندار. این صف بندی و رویارویی در تمدن برده داری به صورت طبقه اشراف و برده داران در مقابل خیل عظیم بردگان تعریف می‌شود. کما اینکه در تمدن فئودالی نیز طبقه زمین دار در مقابل طبقه بی زمین قرار می‌گیرد و دست آخر در تمدن بورژوازی یا صنعتی (به قول تافلر) این طبقه سرمایه دار است که در برابر طبقه پرولتاریا خود می‌نماید. بدیهی است که تمدن کشاورزی، یا تمدن صنعتی مفهومی بسیار فراتر از یک واحد مطالعاتی درون تمدنی، را تداعی می‌کند. در ثانی مگر قرار است همه وجودات خارجی الزماً آفریده خداوند باشند؟ تمدن - آنگونه که در ابتدای این مبحث هم گفتیم - مجموعه‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی انسانی است. بر این مجموعه هر نام و عنوانی تعلق بگیرد، تفاوتی نمی‌کند.

به نظر تافلرها - الوین و هایدی - «تمدن اصولاً به شیوه‌ای از زندگی اشاره دارد که با نظامی ویژه برای تولید ثروت همراه است... و هیچ واژه دیگری این همه موضوعات گوناگون مانند تکنولوژی، زندگی خانوادگی، مذهب، فرهنگ، سیاست، تجارت، سلسله مراتب، رهبری، ارزش‌ها، اخلاق جنسی و معرفت‌شناسی را به شایستگی دربر نمی‌گیرد و

تغییر در مجموعه این پدیده‌ها موجب به وجود آمدن تمدنی جدید خواهد شد.» این دو متفکر مشهور آمریکایی - در مقام تئوریسین‌های «تمدن موج سوم» - معتقدند که جهان تاکنون دو تمدن عمده را از سر گذرانده است: «در حالی که بسیاری تمدن‌ها و تمدن‌های فرعی در طول تاریخ سر بر آورده، و به زوال انجامیده، تنها دو آبر تمدن وجود داشته که همه دیگر تمدنها در دل آنها جای گرفته است. یکی آبر تمدن ده هزار ساله کشاورزی که نخستین موج دگرگونی را آغاز کرد و در زمان خود، گونه‌های کنفوسیوسی، هندو، اسلامی یا غربی خودش را داشت. دیگری آبر تمدن صنعتی که موج دومی از دگرگونی در سراسر اروپای غربی و آمریکای شمالی به راه انداخت و هنوز در سایر بخش‌های جهان دامن می‌گستراند.»^{۱۵}

از متن نظریه تافلرها درباره تمدن، به عنوان «نظامی ویژه برای تولید ثروت» ردپای اندیشه‌های مارکس و انگلس بروشنی هویدا است. اینکه ما شکل‌گیری همه بن‌ساخت‌های (deep structures) یک تمدن را صرفاً به منظور تولید ثروت قلمداد نماییم، نه تنها بی‌انصافی نسبت به حوزه‌های مختلف اندیشگی تمدنهای گوناگون است، بلکه نادیده گرفتن دستاوردهای معنوی انسانها و تمدنهای گذشته نیز هست. از سوی دیگر، محدود کردن تمدن در چارچوب مناسبات تولیدی، اگر چه از یک منظر، کلان‌سازی بحث تلقی تواند شد، اما در تبیین اصل موضوع عملاً مرزهای چند تمدن عمده را مخدوش می‌نماید. آبر تمدن کشاورزی تافلرها ممکن است بتواند تمدنهای فرعی «نظیر تمدن آشور، بابل، اسکندریه، سومر و...» را دربرگیرد، اما برای نمونه، با دو تمدن اسلامی و مسیحی که بطور مشخص از دل دو مذهب بزرگ بیرون آمده‌اند، چه می‌کند؟ آیا برآستی می‌توان از تمدنهای تاریخساز اسلامی، مسیحی - و کنفوسیوسی، بودایی - با همه عمومیت و قابلیت‌های عمده‌شان در حکم تمدنهای فرعی یاد کرد و آنها را در ردیف تمدن شمنی مغولی در شکم تمدن ده هزار ساله کشاورزی تافلرها جای داد؟ از نظر ویل دورانت: «تمدن را می‌توان به شکل کلی آن، عبارت از نظم اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند. در تمدن

● وقتی ما در نحوه

ارتباطمان با دنیای خارج دچار مشکل شدیم و همه درها را به روی خود بسته دیدیم نه تنها فرصتهای طلایی استفاده از امکانات دنیای پیشرفته برای بازسازی کشور پس از جنگ را از دست دادیم بلکه با وجود حقانیت بی چون و چرا، کمترین سودی از قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت نیز نبردیم.

● در حقیقت، ضرورت تعدیل کردن و حذف حضور آمریکا از منطقه است که رییس جمهور خاتمی را به گفتگوی تاریخی با مردم آمریکا و طرح موضوع گفتگوی تمدنها در سطح کلان مجاب کرده است.

چهار رکن و عنصر اساسی می توان تشخیص داد که عبارتند از: پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. ظهور تمدن هنگامی امکان پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد، چه فقط هنگامی که از بین رفتن ترس است که کنجکاو و احتیاج به ابداع و اختراع به کار می افتد و انسان خود را تسلیم غریزه های می کند که او را به شکل طبیعی به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق می دهد...» نویسنده از عوامل کلانی چون: «عوامل زمین شناختی»، «شرایط جغرافیایی»، «اوضاع و احوال اقتصادی» و «فرهنگ عمومی» به عنوان شاخص های زایش و میرایی تمدنها یاد می کند.^{۱۶}

خاورمیانه مهد تمدن جهانی

خاورمیانه مهد تمدن انسانی است. این نظریه ما نیست که به خودستایی و گزافه بافی متهم شویم. به عقیده ویل دورانت محقق برجسته آمریکایی «از زمان تدوین تاریخ لاقل شش هزار سال می گذرد و در نیمی از این زمان، خاورمیانه مرکز امور و مسائل بشری بوده است. از این اصطلاح مبهم خاورمیانه منظور ما تمام جنوب باختری آسیاست که در جنوب روسیه و دریای سیاه و مغرب هندوستان و افغانستان قرار دارد و با مسامحه بیشتری این نام را شامل مصر نیز می دانیم. چه این سرزمین از زمانهای بسیار دور با خاور بیوستگی داشته و با یکدیگر شبکه پیچ در پیچ فرهنگ و تمدن خاوری را ساخته اند. در این صحنه ای که تحدید حدود دقیق آن مقدور نیست و بر روی آن مردم و فرهنگهای مختلف وجود داشته، کشاورزی و بازرگانی، اهلی کردن جانوران، ساختن ارابه، سکه زدن، سند نوشتن، پیشه ها و صناعت، قانون گذاری و حکومت، ریاضیات و پزشکی، هندسه و نجوم، تقویم و ساعت و منطقه البروج، الفبا و خط نویسی، کاغذ و مرکب، کتاب و کتابخانه و مدرسه، ادبیات و موسیقی، نجاری و معماری، سفال لعابدار و اسبابهای تجملی، یکتاپرستی و تک همسری، اسباب و آرایش و جواهر، مالیات بردر آمد، نرد و شطرنج و... برای نخستین بار پیدا شده و رشد کرده است و فرهنگ اروپایی و آمریکایی ما در طی قرون از راه جزیره

کرت و یونان و روم از فرهنگ همین خاورمیانه گرفته شده است. «آرینها» خود واضع و مخترع تمدن نبودند، بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفته اند و یونانیان نیز سازنده کاخ تمدن به شمار نمی روند. زیرا آنچه از دیگران گرفته اند به مراتب بیش از آن است که از خود بر جای گذاشته اند. یونان در واقع همچون وارثی است که ذخایر سه هزار ساله علم و هنر را که با غنایم جنگ و بازرگانی از خاورمیانه به آن سرزمین رسیده به ناحق تصاحب کرده است. با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور نزدیک و احترام گذاشتن به آن در حقیقت، و امی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و آمریکاداریم ادا کرده ایم.»^{۱۷}

از سوی دیگر، اگر بپذیریم که: «تاریخ تنظیم گاتها و بخش های مختلف اوستا خیلی قبل از روی کار آمدن سلسله ماد و حکومت پارسیان بوده است»^{۱۸} و اگر چنانچه بر این قول خاورشناس معروف هلندی تیل (Tiele) تمکین نمایم که، «اوستار حداقل پایین تر از هشتصد سال قبل از مسیح نمی توان قرار داد»^{۱۹} و به این گفته صاحب «تاریخ ماد» توجه کنیم که «مادها در قرن هفتم ق. م دارای خط و کتابت بودند و این خط همان است که امروز «خط باستانی پارسی» یا خط هخامنشی ردیف اول می خوانیم ولی در واقع از لحاظ اصل و منشأ مادی می باشد»^{۲۰} آنگاه قدمت تمدن خاورمیانه و بویژه تمدن ایرانی و نقش آن در تکوین فرهنگ و تمدن جهانی به روشنی دانسته می آید؛ اگر چه ویل دورانت بر آن است که: «این دولت مستعجل [دولت ماد] فرصتی پیدا نکرد که بتواند در بنای مدنیت سهم بزرگی داشته باشد، تنها کاری که کرد این بود که راه را برای فرهنگ و تمدن ایرانی باز و هموار ساخت.»^{۲۱}

به هر حال پیش از ظهور و شکل گیری تمدن اسلامی، ملل مختلفی از جمله ایران، بابل، مصر، کلد، آشور، هند، یونان و دیگر ملل و اقوام متمدن باستانی هر یک کم و بیش سهمی در تکوین فرهنگ و تمدن داشته اند. عمده تمدنهای قدرتمند پیش از اسلام که در منطقه بین النهرین مستقر بودند و به همین نام نیز مشهورند عبارتند از:

● تمدن سومری: این تمدن پس از ساقط شدن حکومت سومریان، کماکان بر جای ماند و حاملان

آن، اعم از قدیسان و حکیمان و صنعتگران و هنرمندان- میراث فوق را به بابل و آشور رساندند. تمدن سومر با قهرمانانی چون تموز و گیلگمش، شهره گردیده است.

● تمدن بابلی، که با تدوین قانون نامه بزرگ تاریخی حمورابی به اوج رسیده است.

● تمدن آشوری، که با سازمان جنگی و خشن سلاطین خود شناخته آمده است.

● تمدن فنیقی، که با صنعت دریانوردی مطرح است.

● تمدن مصری: بی گمان تمدن مصری یکی از مهمترین تمدنهای پیش از ظهور تمدن اسلامی به شمار می رود. تمدن مصری با قوانین مدنی و جنایی مدون، دیوانسالاری پیشرفته، سرشماری، مالیات بر درآمد، نظارت بر امور تجارت و صنعت، قوانین مدون در زمینه مالکیت، آزادی قابل توجه زنان، معماری، مومیایی، اقتصاد (زراعت، دامپروری، صنعت)، علوم و معارف، طب، حساب و هندسه، هنر حجاری و مجسمه سازی، فلسفه و دین، شکل گرفته است. به گفته ویل دورانت مورخان فلسفه را عادت بر آن است که تاریخ این علم را از یونان آغاز کنند و این مایه ریشخند هندیان و چینیان است که دسته اول خود را مخترع فلسفه و دسته دوم خود را کامل کننده آن می دانند... حکمت مصری ضرب المثل مردم یونان بود که خود را نسبت به این نژاد قدیمی، کودکی بیش نمی شمردند و ناگفته نگذاریم که کهنه ترین اثر فلسفی تعالیم پتاح حوتپ (وزیر شاه در شهر ممفیس) مربوط به ۲۸۸۰ ق.م یعنی ۲۳۰۰ سال پیش از عصر کنفوسیوس، سقراط و بودا می شود.

● تمدن چینی: این تمدن اگر چه پیش از کنفوسیوس از حکمت لائوتزه تأثیر پذیرفته است اما باید گفت مبانی نظری این تمدن بر مبنای آرای حکمی کنفوسیوس رقم خورده است. از آنجا که قرار است در مبحث گفتگوی تمدنها، از نظرات ساموئل هانتینگتون نیز یاد کنیم، لذا اشاره ای به کلیات نظری این تمدن- به منظور حضور ذهن خواننده محترم در مبحث بعدی- ضروری است. کنفوسیوس که ۵ قرن قبل از مسیح می زیست عقیده داشت: آنچه به خود نمی پسندی به دیگران مپسند؛ مهربانی را با مهربانی و آزار را باید با عدالت جواب

داد؛ انسان برتر با همه انسانها همدردی می کند؛ به بدگویی و بهتان اعتنا نمی کند؛ زبان به ستایش ناروا نمی گشاید؛ فرودستان را خوار نمی دارد؛ در گفتار آهسته و در رفتار صریح است؛ از تندگویی و چرب زبانی می پرهیزد؛ آنچه شک دارد از دیگران می پرسد؛ هنگام خشم به عواقب کار خود می اندیشد. حکام نسبت به عموم مشفقانه رفتار کنند؛ اشخاص کاردان و راست کردار را به تصدی کار بگمارند؛ اگر مردم به حکام خود ایمان نداشته باشند، دولت قوام و دوامی نخواهد داشت؛ مردم باید زمام کارهای خود را به دست اشخاص با استعداد و فضیلت بسپارند چه این امر سبب آرامش و صلح عمومی در جهان خواهد شد؛ جامعه باید به گونه ای تربیت شود که مردم تنها والدین خود را والدین خود ندانند و تنها کودکان خود را کودکان خود نشمرند؛ سالخوردهگان باید تا هنگام مرگ از وسایل معیشت برخوردار باشند؛ از بیوگان و یتیمان و علیلان درست نگهداری شود؛ حقوق مردان محفوظ و مقام زنان محترم باشد؛ همه آحاد جامعه به تولید ثروت بپردازند؛ از اسراف و تبذیر و کاهلی خودداری کنند؛ فرزندان از والدین خود فرمان برند و زنان از شوهران اطاعت کنند.

به عقیده رالف لیتون، اروپاییان در دوره شکفتگی و گسترش (قرنهای ۱۷ و ۱۸) از بسیاری جهات از تمدن چینی ها عقب تر بودند... با این همه، تمدن چینی به هیچ وجه از کهنه ترین تمدنهای روی زمین نیست، لیکن ساکنان آن سرزمین از لحاظ وحدت تمدنی، گذشته ای طولانی تر و مداوم تر از کلیه اقوام دارند.^{۲۲}

● تمدن یونانی: این تمدن از طریق آمدوشد سکنه این شبه جزیره اروپایی به مصر و آسیای صغیر و آشنایی با فرهنگ و تمدن ممالک خاور میانه و شرق نزدیک شکل گرفت. تمدن یونانی نخست در جزیره کرت به وجود آمده و سپس در تراوا و سایر شهرهای یونان به تکامل رسیده است. اوج شکفتگی تمدن یونان- به قول مارکس- به عهد پریکلس بازمی گردد.^{۲۳}

عبدالرحمن بن خلدون اندلسی یونانیان را به واسطه اسکندر میراث خوار تمدن ایرانی می داند و معتقد است: «اما ایرانیان بر شیوه ای بودند که به علوم عقلی اهمیتی عظیم می دادند و دایره آن علوم

● سیاستی که دولت خاتمی طی یک سال گذشته در عرصه ارتباطات خارجی اتخاذ نموده عملاً به برون رفت ایران از انزوای سیاسی و شکست بسیاری از تحریمهای اقتصادی انجامیده است.

در کشور ایشان توسعه یافته بود زیرا دولت‌های ایشان در منتهای پهناوری و عظمت بود و هم گویند که این علوم پس از آنکه اسکندر، دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت از ایرانیان به یونانیان رسید. چه اسکندر بر کتب و علوم بی‌شمار و بی‌حد و حصری از ایشان دست یافت.^{۲۴}

و چشمزدی هم به تمدن ایرانی

به منظور رعایت اختصار کلام، تمدن هندی را دور می‌زنیم و به اعتبار آنچه که ابن خلدون تأکید نموده است نگاهی شتابزده به تمدن ایرانی می‌افکنیم. قاضی صاعد اندلسی معتقد است که: «دومین امت متمدن دنیا ایرانیان می‌باشند که ملتی باشرف و عزیز به‌شمار می‌روند.»^{۲۵} از گفته‌های ابن سینا چنین بر می‌آید که پیش از اسلام نوعی حکمت و فلسفه به‌گونه غیر یونانی در ایران و مشرق زمین حیات داشته است.^{۲۶} آنچه شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی تحت عنوان آرای «حکمای فهلوی» و «حکمت خسروانی» یاد کرده است، چیزی جز آثار و عقاید حکمی فیلسوفان ایرانی پیش از اسلام، همچون جاماسف، فرشاوشر و بوذرجمهر... نیست.^{۲۷}

یاقوت حموی نیز به تألیفات دانشمندان ایرانی قبل از اسلام که عمدتاً در زمینه طب و نجوم بوده، اشاره کرده است.^{۲۸} به گفته ابن ندیم در ایران پیش از اسلام، فن ترجمه شایع بوده و در آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن سایر ملل تأثیری ژرف داشته است.^{۲۹} در تاریخ ابی الفدا همین گفته ابن ندیم تأیید شده است.

ظهور تمدن اسلامی

به هر حال با طرح این نظریه که هیچ فرهنگ و تمدنی رانمی‌شناسیم که از فرهنگ و تمدن همسایگان خود متأثر نشده باشد به این مقوله مهم می‌پردازیم که پیامبر عظیم الشان اسلام با استناد به دستورات وحی و آیات صریحی چون: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» و «فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» مسلمانان را به آموختن علم فراخواند، حتی اگر در چین باشد. از سوی دیگر فتوحات اعراب در سرزمین‌های متمدن، از مدیترانه تا هندو آسیای مرکزی،

ارزش‌ها و غنائم علمی-فرهنگی بسیاری برای مسلمانان به‌همراه آورد. مسلمانان از همه سو به فرهنگ و تمدن غنی یونان و آثار ارزشمند اخلاقی کنفوسیوسی، بودایی و زرتشتی، در چین و هند و ایران دست یافتند. شهرهایی چون کوفه، بصره و بغداد به سرعت برپا شد و به‌صورت مراکز مهم گسترش علوم مختلف درآمد. شهر بصره به‌حیره که از مراکز بزرگ نسطوری به‌شمار می‌رفت نزدیک بود و همین همسایگی سبب نوعی تعامل فرهنگی گردید. ارزش‌های بالنده نسطوری از ادسا-Edes (sa) نصیبین به جندی شاپور و سپس به بغداد منتقل گردید. اسلام از اندلس تا چین نفوذ یافت و در همه جا بر حسب استعداد و هوش و فطرت اصلی سکنه ممالک مفتوحه، آنان را به تحصیل علوم برانگیخت... ایران و اندلس از تمام ممالک بیشتر در این راه پیش رفتند، به طوری که بزرگان علمای اسلام از ایرانیان و اندلسیان می‌باشند.^{۳۰}

به اعتقاد نویسنده فاضل کتاب علم و تمدن در اسلام «بر اثر باران فیض قرآن کریم، در سرزمین پر استعداد روح ایرانی، معارفی به بار آمد که به سرعت جهان آن زمان را فرا گرفت و دانشمندان ایرانی به وجود آمدند که توانستند برای بار اول در تاریخ ایران مشعل علم و دانش را در سطح جهانی برافروزند و خود در سراسر گیتی شناخته شود.»^{۳۱} از سوی دیگر با تأسیس بیت الحکمه بغداد و اوج‌گیری نهضت ترجمه و به‌همت دانشمندان بزرگی چون جورجیس بن بختیشوع، ابوزکریا یوحنا بن ماسویه، علی بن زیاد التمیمی، ابویحیی البطریق، حنین بن اسحق العبادی، ثابت بن قره‌حرانی، ابن المقفع و... مهمترین دستاوردهای تمدن سریانی، یونانی، هندی، اسکندرانی، چینی به‌زبان عربی ترجمه شد. در ارزش کار این مترجمان حرفه‌ای همین بس که متفکر بزرگی چون عبدالکریم شهرستانی از حنین بن اسحق العبادی مسیحی در کنار فیلسوفان برجسته مسلمان چون یعقوب بن اسحق الکندی، یحیی النحوی، ابی سلیمان محمد المقدسی، و... تحت عنوان «علمای اسلام» نام برده است.^{۳۲}

با کوتاه کردن این بخش از سخن به‌مبحث اصلی از جستار خود باز گردیم که اندیشه‌آسای در شکل‌گیری تمدن اسلامی چیست؟ اگر آنقدر

● حجة الاسلام خاتمی: دنیای اسلام نیازمند تحول درونی است و در درجه اول باید متفکران دنیای اسلام به آن توجه کنند؛ زیرا این تحول سرمنشأ و نقطه آغازین حرکت به سوی آینده بهتر است.

بنیادی و اصلی فوق و در تعامل با فرهنگ و تمدن غنی عصر خود شکل گرفت. آنچه که به اجمال گفته شد در واقع تبیین بندهای ۵، ۶، ۸، ۹، از نظریهٔ حجة الاسلام خاتمی بود.

مبحث ۴ از بحث رییس جمهوری تحت عنوان: «پرهیز از خودباختگی در برابر تمدن غرب» یاد شده است و ما با تعریض آن شرح مقولهٔ «گفتگوی تمدنها» را در متن سخن قرار می دهیم.

تمدن غرب

سخن گفتن از تمدن غرب بدون تصریح و تفهیم مراد دقیق از این تمدن قطعاً سوء برداشت‌های بسیاری به دنبال خواهد داشت. ظاهراً وقتی از تمدن غرب سخن به میان می آید نخستین نکته‌ای که به ذهن آشنا خطور می کند گستردگی این تمدن، از یونان و روم تا اسپانیا و تمدن سرخپوستان و آرتک‌ها و... است. حتی عجیب نیست اگر مارکسیسم را هم به عنوان بخشی از دستاوردهای تمدن غرب به حساب آوریم؛ اگر چه طرح آن بی درنگ اردوگاه شرق، و به عبارتی دیگر تمدن اسلاوها و ارتدوکس‌ها را تداعی می کند. با این همه قدر مسلم این است که امروزه مفهوم تمدن غرب، پشتوانهٔ نظری و مستند هیچ یک از تمدنها و فرهنگهای یادشده، نیست. با اعتنا به اینکه تمدن غربی به هر حال از دل مسیحیت بیرون آمده است، باید گفت این تمدن با ویژگیهای مشخصی که برشمرده خواهد شد آنها در محدودهٔ جغرافیایی آمریکای شمالی و اروپای غربی، شناخته می آید: راسیونالیسم، اندیویدوالیسم، لیبرالیسم، رفرا اندوم، سکولاریسم، نومیالیسم، پلورالیسم و... حقوق بشر.

نومیالیست‌ها - در برابر کانسپتوالیست‌ها - که به هیچ اصل جهانشمول و قانونمندی ثابتی اعتقاد نداشتند و ارادهٔ قوانین علمی را شکستنی - در برابر ارادهٔ خدا - می دانستند، از سازندگان تمدن غربی به شمار می روند. ذکر این نکته نباید بی مورد تلقی شود که بر عکس این نظریه در تمدن یونانی جهان تحت ضابطهٔ عقل در آمده بود و گفته می شد که هر آنچه در حوزهٔ ادراک عقلی ناممکن دانسته آید، جبراً برای خداوند نیز ناممکن و محال است. این اندیشه از رنسانس یا آغاز تمدن صنعتی (حدوداً

ساده لوح نباشیم که ریشه‌های چیستی تمدن اسلامی را در تعدادی مسجد و حسینیه و چندین جلد کتاب و یکی دو اکتشاف علمی جستجو نماییم، ناگزیر باید به لایه‌های ژرف تری از موضوع چنگ اندازیم.

به طور خلاصه باید گفت (و پذیرفت) که تمدن اسلامی از شاخص‌های عمدهٔ ذیل برخوردار است: الف - تمدن اسلامی بر اساس کلام وحی بر مبنای اصول غیر قابل عدول یکتاپرستی، رسالت الهی حضرت محمد (ص)، و معاد شکل گرفته است.

ب - یکتاپرستی اسلامی حکم به بطالت بت پرستی و کلیهٔ تبعات آن می دهد.

ج - معاد که به نوعی عدالت فر اجتماعی و الهی را تداعی می کند، ضمن تفهیم و توجیه انسانها به منظور رعایت قانونمندیهای اجتماعی، پادافره محکمهٔ الهی را به عنوان یگانه مرجع نهایی و صحیح تشخیص سره از ناسره مقابل انسان می گذارد.

د - در آیات قرآنی که از طریق رسالت الهی نبی اکرم (ص) به مسلمانان ابلاغ شده است بر چند نکتهٔ مهم در مقام زیر بنای تحکیم تمدن اسلامی تأکید شده است:

● برابری انسانها: بنابراین اصل، انسانها از هر نوع، گونه، نژاد، زبان و غیره با یکدیگر برابرند. این اندیشهٔ نو در برابر اندیشهٔ کهنهٔ حاکم بر عصر جاهلیت - که اشراف را برتر می دانست و رأی به فضیلت عرب بر عجم می داد و منادی قوم گرایی بود قرار گرفت.

● علم باوری و انسان محوری: اسلام بر تری انسانها را به علم و تقوای ایشان نسبت داد و از انسان حکیم و کامل به عنوان «خلیفة الله» یاد کرد.

● آزادی: اسلام به آزادی انسانها و فسخ برده داری رأی داد و با احترام در پیشگاه زنان، از زنده به گور کردن دختران ممانعت به عمل آورد.

● آزادی عقاید: اسلام بر آزادی ابراز عقاید تأکید کرد و به مسلمانان مژده داد و آموخت که با تحمل یکدیگر همهٔ گفتمانها را بشنوند و بهترین را برگزینند.

● عقل گرایی: بدیهی است این گزینش تنها بر بستر خردمداری و دانش اندوزی موجودیت تواند یافت و بدین سان تمدن اسلامی بر اساس اندیشه‌های

● حجة الاسلام خاتمی: باید از خودباختگی در برابر دیگران و بخصوص تمدن غرب نجات پیدا کنیم و نپنداریم که آنچه غربی‌ها به آن دست یافته‌اند بهترین و آخرین مرحلهٔ کمال فکری و اجتماعی بشر است... همچنین باید از تحجّر و واپس ماندگی از زمان نیز نجات پیدا کنیم.

۳۰۰-۴۰۰ سال پیش) بر تمدن غرب نیز فایق آمد و با طرح مقولاتی از جمله تقدم «حق بر تکلیف» منجر به تدوین حقوق بشر و برخی گرایش‌های اندیویدوالیستی شد.

اندیویدوالیسم (Individualism) که در فرهنگ شفاهی فارسی - درست یا غلط - به معنی «اصالت فرد» دانسته آمده است، به طور کلی در تعارض با انواع اندیشه‌های سوسیالیستی و کولکتیویستی و در توافقی با مباحثی چون دفاع از حقوق و آزادیهای فردی تعریف شده است. چنین به نظر می‌رسد که اندیویدوالیسم یکی از ارکان تشکیل دهنده لیبرال دموکراسی تمدن غربی باشد. لیبرالیسم نیز در کلیات اجتماعی و فلسفی خود - آنچنان که جان لاک می‌گوید - گونه‌ای مقاومت در مقابل اندیشه‌های اجتماعی‌گری به حساب می‌آید که در ابعاد اقتصادی و سیاسی مدافع آزادی سرمایه و رهایی از قید و بندهای سلطه دولت و قانونمندی متکی به رفاندوم و پارلمان و در زمینه مذهب سرگردان میان کفر و ایمان است. در یک کلام باید گفت که تمام این اندیشه‌ها در فراگرد واکنش به دخالت‌های کلیسای کاتولیک بر کلیه شؤون زندگی اجتماعی شکل گرفته و با حذف کاتولیسیسم کلیسایی بتدریج به عنوان ارکان اصلی تمدن غربی در آمده است.

آتش جنگ سرد

آنچه در عرف روابط سیاسی چهار دهه پس از جنگ دوم جهانی به جنگ سرد مشهور گشته است، در واقع پدیده‌ای جز یک جنگ گرم و خونین تمام عیار میان دو ابرقدرت آمریکا و شوروی نیست! مرزهای خونین این جنگ ظاهراً دوسویه، در تمام دنیا گسترده است. از کوبا تا ویتنام، از پراک تا کابل، از تهران تا قاهره، از سومالی تا اریتره... و هر کجای دیگری که بویی از سود و سرمایه دیده شده، محلی برای کشمکش امپریالیست‌ها بوده است. براستی چگونه می‌توان یورش تانک‌های روسی به چکسلواکی و به خاک و خون کشیدن لاله‌های بهاری پراگ را جنگ سرد نامید؟ چگونه می‌توان در هم شکستن جنگ‌های هانوی در زیر عریده‌های سلطه جویانه ب-۵۲های آمریکایی و خروارها بمب ناپالم را جنگ سرد نامید؟ از کودتاهای

بی‌شمار ضد آمریکایی و ضد روسی در کشورهای تحت سلطه که معمولاً با قتل عام‌ها و ردهای خون همراه بوده است که بگذریم، تازه در کشورهای به ظاهر آرام نیز به راحتی رد پای نوعی توافق خونین میان آمریکا و شوروی پیدا است. در این میان مقاومت رهبرانی چون نهر و، تیتو و کاسترو نیز که با تشکیل کشورهای غیر متعهد، به دنبال رهایی دنیا از سلطه مسکو و واشینگتن بودند راه به جایی نبرده است. و جدایی چین و کره شمالی و آلبانی از اردوگاه شوروی و آوای کناره‌گیری بعضی از کشورهای اروپای غربی از ایالات متحده هم در عمل تأثیر چندانی در فروکش کردن رقابت خونین میان دو قطب عظیم میلیتاریستی جهان نداشته است.

بله؛ البته می‌توان با وسواس و وسوسه بسیار، کشمکش‌های اطلاعاتی و جاسوسی و برخوردهای لفظی رهبران آمریکا و شوروی را نوعی جنگ سرد نامید. و بر صدها مورد تک‌تیر اندازی، ترور، شکنجه و... چشم فروبوسید. به هر حال با اضمحلال و تجزیه اتحاد شوروا و انحلال حزب ریزونیست مادر و بالطبع تضعیف و فروپاشی وحدت نظامی، اقتصادی و سیاسی بلوک شرق، آمریکا ماند و حوض و بدین ترتیب پایان پیروزمندانه جنگ سرد نیز در بوق و کرنا دمیده شد و دیپلمات‌های آمریکایی، هیجان‌زده از شکست رقیب چهل، پنجاه ساله خود، عرصه سیاست جهانی را برای یگانه‌سازی باز دیدند و از نظم نوین جهانی و تک‌قطبی شدن جهان سخن گفتند و برای چارچوب روابط بین‌المللی، طرحی نو در انداختند و بر آن شدند تا مسیر همه راه‌ها را به سوی واشینگتن تغییر جهت دهند.

دقیقاً در چنین شرایطی بود که فرانسیس فوکویاما از شرایط تازه جهانی به فرجام تاریخ تعبیر کرد و مدعی شد که جهان آینده در سیطره نظام تک‌قطبی لیبرال دموکراسی غرب خواهد بود.^{۳۳} وی شکست ایدئولوژی کمونیسم روسی را دلیلی بر پیروزی ارزش‌های لیبرال دموکراسی غرب و به فرجام رسیدن منازعات ایدئولوژیکی تصور نمود.^{۳۴} رؤیای خوش فوکویاما چندان ناپایید و با تغییر و تحولات سیاسی، اقتصادی و نظامی پس از بی‌رنگ شدن حضور روس‌ها، و پایان به اصطلاح جنگ سرد، جهان وارد دوران تازه‌ای گردید و

● تمدن، مجموعه‌ای از کاروندها و دستاوردهای مادی و معنوی است که انسانها در جهت شکوفاسازی و در مسیر سامان دادن به زندگی خویش ایجاد می‌کنند. براین باور، هر تمدن با یک تفکر اساسی شکل می‌گیرد و بازوال آن تفکر، رو به اضمحلال و انحطاط می‌گذارد.

غولهای دیگری وارد مناسبات بین‌المللی شدند و خیلی زود دانسته آمد که سخن گفتن از نظام تک قطبی جهانی، هذیانی بیش نیست و با شرایط تازه جهانی نه تنها آمریکا قدرت اول پایان قرن نیست، بلکه با توجه به:

الف) قدرت گرفتن مجدد تمدن و حوزه‌های سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی-جهان اسلام و به تعبیر غربی هارشد حیرت‌انگیز «بنیادگرایی اسلامی»؛

ب) سر بردن قدرت‌های تازه‌ای به نام چین و هند از یک سو، و ژاپن از سوی دیگر؛ و

ج) تشکیل اتحادیه اروپا و نضج‌گیری اندیشه‌های ژئو-اکنومیکال (geo-economical) ممکن است منافع آمریکا-حتی به اندازه شرایط حاکم بر دنیای به اصطلاح دو قطبی هم تأمین نشود. لذا برای حفظ منافع آمریکا-که به دنبال خلأ به وجود آمده از سقوط ابرقدرت شوروی یکسره تأمین و بیمه شده می‌نمود- با توجه به شرایط جدید جهانی ناشی از حضور سه جریانی که پیشتر یاد شد، و فقدان نظریه‌ای که قادر باشد مناسبات جدید جهانی را به تصویر بکشد، متفکران آمریکا دست به کار نظریه پردازی شدند. از جمله گراهام فولر، کارشناس ارشد سابق امور خاورمیانه سازمان سیا و متفکر مرکز مطالعاتی راندلی مقاله‌ای تحت عنوان «فراسوی جنگ سرد»، «از غوطه‌ور شدن جهان در یک بحران فرهنگی بی‌سابقه» و «رد فرضیه‌های برتری فرهنگی غرب در دام دو پیکره فرهنگی اسلام و کنفوسیوسیسیم»، سخن گفت. ۳۵

غوغای هانتینگتون بر سر چیست؟

در همین بلبشو، در تابستان ۱۹۹۳ ساموئل هانتینگتون (S. Huntington) رئیس مؤسسه مطالعات استراتژیک (Olin) در دانشگاه هاروارد طی مقاله‌ای پر هیاهو، تحت عنوان «بر خورد تمدنها»^{۳۶} دست به یک پیشگویی تاریخی زد و به تبیین مناسبات بین‌المللی در جهان آینده پرداخت. این مقاله که در شماره تابستانی نشریه فارین افرز و شماره ۱۶ ژوئن نیویورک تایمز به چاپ رسید، واکنش‌های بسیاری را در سرتاسر جهان برانگیخت.

البته هانتینگتون پیش از تدوین نظریه «بر خورد

تمدنها» چند مقاله دیگر نیز نوشته و در آنها مواضع سیاسی و نیت واقعی خود را از طرح این مباحث مطرح کرده بود. لذا پیش از وارد شدن به اصل موضوع و نقد و بررسی نظریه بر خورد تمدنها لازم است، از چند پدیده مهم به عنوان اهداف، و زمینه‌های شکل‌گیری این نظریه-هر چند به طور خلاصه- یاد کرد.

شواهد بسیاری در دست است که زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه هانتینگتون را در عوامل ذیل نشان می‌دهد:

۱- نگرانی از آینده غرب، بویژه آمریکا و اینکه در شرایط جدید جهانی بر سر منافع اقتصادی آمریکا چه خواهد آمد؛

۲- سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان یافتن مناسبات موسوم به جنگ سرد؛

۳- ظهور دیگر باره و البته قدرتمندانه اسلام و به خطر افتادن موقعیت سیاسی هم‌پیمانان منطقه‌ای آمریکا در زیر فشارهای جنبش‌های اسلام‌گرا با توجه به تجربه انقلاب اسلامی ایران، رشد جمعیت مسلمانان؛ و

۴- تقویت قدرت اقتصادی، نظامی شرق آسیا بویژه چین.

مجموعه این عوامل به سان نوعی «بیگانه‌هراسی» و «محاصره‌اندیشی» (siege mentality) تمام دغدغه غرب و متفکرانش را تشکیل می‌دهد. هانتینگتون، خود در مقاله‌ای که تحت عنوان «تحول منافع استراتژیک آمریکا» دو سال پیش از مقاله «بر خورد تمدنها» منتشر ساخت، به این پرسش، که «غوغا بر سر چیست؟» به صراحت پاسخ داد:

● حفظ موقعیت برتر جهانی آمریکا در زمینه اقتصادی و مبارزه با ایجاد توازن قدرت با ژاپن از طریق بی‌ثبات کردن آن کشور؛

● تحدید قدرت اقتصادی آلمان به وسیله قدرتهای موازنه‌گر فرانسه و انگلیس؛

● حفظ و نگهداری منافع اساسی آمریکا به طور مشخص در خلیج فارس و آمریکای مرکزی؛

● مهار توسعه طلبی جغرافیایی، سیاسی و نظامی چین از راه تأثیر گذاری بر تحولات داخلی آن کشور.

این نظریات هانتینگتون که به سال ۱۹۹۱ تدوین شده و عموماً بر مبنای دکترین جهان‌بینی سنتی

● ابن خلدون: ایرانیان بر شیوه‌ای بودند که به علوم عقلی اهمیتی عظیم می‌دادند و دایره آن علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود زیرا دولت‌های ایشان در منتهای پهنای و عظمت بود.

توازن قدرت شکل گرفته است، در سال ۱۹۹۳ در نظریه بر خورد تمدنها- به گونه دشمنه ای که از روبسته شود- مدون گردید.

همچنین، ساموئل هانتینگتون در مقاله «ضرورت رهبری آمریکا در جهان» که به عبارتی در آمدی است بر نظریه «بر خورد تمدنها» از «اهمیت وجود يك قدرت برتر در صحنه جهانی» به تفصیل صحبت کرده و هژمونی آمریکارادر این صحنه امری ضروری و اجتناب ناپذیر دانسته است. البته هانتینگتون برای آنکه حجت خود را تمام کرده باشد پیشنهادهایی نیز به آمریکا- به منظور حفظ منافعش- ارائه می دهد و بدین سان آخرین تیر ترکش نیات و اهداف خود را به چله می گذارد. به عقیده وی منافع غرب در دو برهه مختلف کوتاه و بلندمدت چنین اقتصادی کند:

الف- در سطح کلان:

● مقابله با دشمن داخلی، گروههای مهاجر غیر سفیدپوست و پیشگیری از به وجود آمدن خط گسل در زمینه مسائل چندفرهنگی؛
● اتحاد و جذب تمدنهای مشترک برای مقابله با تمدنهای دشمن (اسلامی و کنفوسیوسی)؛
ب- در کوتاه مدت:

● یگانگی بیشتری در درون تمدن خودی به ویژه اجزای اروپایی و آمریکایی آن به وجود آورد؛
● روابط مبتنی بر همکاریهای اقتصادی، سیاسی- و حتی نظامی- با روسیه و ژاپن را حفظ و تقویت نماید؛

● تمدنهای اروپای شرقی(؟) و آمریکای لاتین را- که البته در تقسیم بندیهای هفتگانه هانتینگتون جایی ندارد- نزدیک و به خود ملحق سازد؛

● تامی تواند از نفوذ قدرت نظامی کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی بکاهد و با آنها به مبارزه برخیزد؛

● در زمینه کاهش و حذف سلاحهای استراتژیک کمی معقولانه تر و آرام تر عمل نماید و هژمونی نظامی خود را در شرق و جنوب آسیا تحت هیچ شرایطی از دست ندهد؛

● یکی از دکنترین های عمده و کوتاه مدت خود را بر اساس ایجاد اختلاف میان کشورهای کنفوسیوسی و اسلامی قرار دهد و از این تضاد به وجود آمده حداکثر بهره را بگیرد؛

● از تمدنهای فرعی و گروههای طرفدار تمدن غرب در کشورهای خاص پشتیبانی نماید؛
ج- در درازمدت:

چون هانتینگتون معتقد است که تمدن غربی، مدرن ترین تمدن از میان تمدنهای هفت گانه جهان فعلی به شمار می رود و از میان سایر تمدنهای مورد نظری، صرفاً تمدن ژاپنی به مدرنیزاسیون کشور خود اقدام نموده است، لذا غربیان باید:

● چهار عامل ثروت، تکنولوژی، مهارت و ابزار جنگی را- به عنوان عوامل مؤثر در مدرنیزاسیون و عناصر سازنده در شکل گیری توان نظامی و اقتصادی- در انحصار خود داشته باشند.

● برای مقابله با دشمن و خنثی سازی عواقب و اتحاد احتمالی تمدنهای رقیب، به درکی عمیق از جهان بینی فرهنگی، فلسفی و مذهبی سایر تمدنها دست یابند و هدف خود را در جهت جذب عناصر مشترک این تمدنها و در نهایت انحلال همه آنها به سود خود، متمرکز نمایند.

محورهای اصلی در نظریه

بر خورد تمدنها

چه کسی به خاطر دارد که نظریه ای در پیش بینی و آینده نگری تاریخ و مناسبات بین الملل، تاکنون به عمل پیوسته باشد؟ کارل مارکس را به یاد آورید و پیش نگری او را که با توجه به صف بندی بورژوازی- پرولتاریا، کشورهای اروپایی از جمله آلمان و انگلیس را نخستین معبر توفانهای سوسیالیستی می دید. و حتی به ذهنش هم خطور نمی کرد که جامعه روسیه تزاری در مانده در روابط فئودالی، بدون گذار از شرایط بورژوازی به سوسیالیسم برسد؟ باید توجه داشت که نه ضریب تحلیلگری ذهن هانتینگتون بیشتر از مارکس است و نه استدلالهای او در نظریه «بر خورد تمدنها» در مقایسه با استدلال مارکس در نظریه سوسیالیسم از مستندات محکمتر و علمی تری برخوردار است!

با وجود این نباید صرفاً به این دلیل که پیش نگریهای تاریخی، هیچگاه به واقعیت نپیوسته اند از نقد و بررسی نظرات هانتینگتون به سادگی گذشت. آنچه در ذیل نقل می شود فشرده مباحث و رئوس نظریه بر خورد تمدنهاست.

● پیش از هانتینگتون، گراهام فولر کارشناس ارشد سابق امور خاورمیانه سازمان سیا و متفکر مرکز مطالعاتی راند طی مقاله ای، از غوطه ور شدن جهان در يك بحران فرهنگی بی سابقه، و رد فرضیه های برتری فرهنگی غرب در دامن دو پیکره فرهنگی اسلام و کنفوسیوسیسم سخن گفت.

تعریف تمدن

از نظر هانتینگتون تمدن، يك موجودیت فرهنگی (cultural entity)، بالاترین گروه‌بندی فرهنگی و گسترده‌ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان از آن برخوردار است. تمدن هم با توجه به عناصر عینی مشترك - زبان، تاریخ، مذهب، سنت‌ها و نهادها - تعریف می‌شود و هم با توجه به وابستگی‌ها و قرابت‌های ذهنی و درونی انسانها. تمدنها پویا هستند؛ ظهور می‌یابند و افول می‌کنند؛ انشعاب می‌یابند و در هم ادغام می‌شوند. موجودیت درك شدنی هستند و تشخیص مرز بین آنها دشوار اما واقعی است. بخش اعظم تاریخ بشر را تاریخ تمدنها تشکیل می‌دهد.

در نخستین نگاه به تعریف ساموئل هانتینگتون از پدیده تمدن چنین به نظر می‌رسد که وی مرزهای تمدن و فرهنگ را مخدوش نموده است و اصولاً معتقد به تمایز میان تمدن و فرهنگ نیست. دقیقاً به دلیل همین درهم آمیختگی مرزهاست که هانتینگتون گاه به جای برخورد تمدنها از برخورد فرهنگها نیز سخن می‌گوید: «اصولاً نقطه اصلی برخورد در این جهان نهرنگ ایدئولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی. شکافهای عمیق میان افراد بشر و به اصطلاح نقطه جوش برخوردها دارای ماهیت فرهنگی خواهد بود و بس.»

وی حتی گاهی اوقات مذهب را به تنهایی جانشین تمدن می‌کند و نه تنها در تقسیم‌بندی تمدنها آن را به عنوان يك رکن اصلی به حساب می‌آورد، بلکه از برخورد تمدنها، چیزی نظیر برخورد مذاهب و جنگهای صلیبی را تداعی می‌کند: «تمدنها با تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت و از همه مهمتر مذهب از یکدیگر متمایز می‌شوند.» خواننده مقاله برخورد تمدنها، هیچگاه مقصود نویسنده را از فرهنگ و نوع ارتباط آن با مذهب و تمدن در نمی‌یابد و اساساً نمی‌فهمد که هانتینگتون از این سه مقوله يك مفهوم را درك و القای کند یا نه؟

تقسیم‌بندی تمدنها

ساموئل هانتینگتون با جایگزین نمودن تمدن و فرهنگ به جای اقتصاد و ایدئولوژی مدعی می‌شود که پس از خاتمه جنگ سرد، دنیای آینده در سیطره دیپلماتها و ژنرال‌ها و حتی در تسلط کشورها و

دولت‌ها نخواهد بود، بلکه این تمدن‌ها و فرهنگ‌سازان هستند که مناسبات آینده جهانی را نقش خواهند زد. هانتینگتون که پیش از این «ژئوکالچرال» (geo-cultural) را جایگزین، اصطلاح «ژئوپولیتیکال» (geo-political) نموده است، بر پایه پایان منازعات سوسیالیستی - کاپیتالیستی، برخورد هفت تمدن مشخص را نزاع اصلی جهان آینده تصویر و تصور می‌نماید: تمدن غرب (آمریکا و اروپا)، تمدن ژاپنی، تمدن کنفوسیوسی (چین و همسایگانش)، تمدن هندی، تمدن اسلامی (کلیه کشورهای مسلمان)، تمدن اسلاو-ارتدکس (روسیه و بخشی از کشورهای بلوک شرق سابق)، و تمدن آمریکای لاتین (کلیه کشورهای آمریکای جنوبی).

در حاشیه این هفت تمدن در گیر، هانتینگتون يك تمدن فرعی دیگر به نام تمدن آفریقایی را نیز به حساب می‌آورد که ظاهراً در جدال تمدنها چندان کار آمد نخواهد بود.

اینکه تا چه اندازه این تقسیم‌بندی واقعی است، موضوعی است که در نقد و بررسی نظریه هانتینگتون مورد توجه ما قرار خواهد گرفت. هانتینگتون با تأکید بر صحت قانونمندیهای حاکم بر نظریه خویش، در مقاله‌ای تحت عنوان «اگر تمدن نیست پس چیست؟» یکبار دیگر بر جریان برخورد تمدنها پامی فشرده، و می‌نویسد: «نهایتاً آنچه برای مردم اهمیت دارد، منافع اقتصادی یا ایدئولوژیکی و سیاسی نیست، بلکه باورهای دینی خانوادگی، رابطه خونی و باورها و دیگر چیزهایی است که مردم با آنها شناخته می‌شوند؛ برای آنها مبارزه می‌کنند و در راه آنها کشته می‌شوند. به همین دلیل است که برخورد تمدنها پدیده محوری سیاست جهانی، در حال نشستن به جای جنگ سرد است.» هانتینگتون حتی فراتر از اینها رفته و ادعا نموده است که «نه تنها همیشه امکان برخورد تمدنها هست، بلکه جلوگیری از چنین برخوردهایی عملاً ناممکن، و لبه‌های این تمدنهای درگیر همیشه خونین است.»

رئوس نظریه برخورد تمدنها

ما برای آن که به نقدی همه‌جانبه و جامع از نظریه برخورد تمدنها دست یابیم ابتداءً رئوس و محورهای اساسی این مقاله^{۳۷} را به صورتی فشرده ذکر

● هانتینگتون در مقاله‌ای که به تعبیری پیش در آمد نظریه برخورد تمدنهاست از اهمیت وجود يك قدرت برتر در صحنه جهانی سخن گفته و هرژمونی آمریکا در این صحنه را امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر دانسته است.

می نماییم. هاتتینگتون معتقد است:

● اختلاف تمدنها اساسی است. این اختلاف به مراتب از اختلاف ایدئولوژیها و نظامهای سیاسی اساسی تر است؛

● خودآگاهی تمدنی (civilizational consciousness) در حال افزایش است؛

● تجدید حیات مذهبی و سیله‌ای برای پر کردن همین خلأ در حال رشد است؛

● رفتار منافقانه غرب موجب رشد خودآگاهی تمدنی (دیگران) گردیده است؛

● ویژگیها و اختلافات فرهنگی تغییر ناپذیرند؛

● منطقه‌گرایی اقتصادی (economic regionalism) و نقش مشترکات فرهنگی در حال

رشد است ولی علیرغم گسترش پیمانهای مانند نفتا (NAFTA) و اکو (ECO) ... باید توجه داشت که اقتصاد منطقه‌ای تنها در صورتی می‌تواند رشد کند که ریشه در یک تمدن مشترک داشته باشد؛

● شکست دولت-ملت به‌عنوان واحد اصلی روابط بین‌المللی در آینده بسیار محتمل است؛

● تشدید تنش‌های ناسیونالیستی، گرایش فزاینده به درگیری، افزایش سلاحهای امحاء جمعی، رشد بی‌نظمی در جهان، و تنش‌های بین‌المللی ناشی از بحران هویت، از مؤلفه‌ها و بسترهای اصلی برخورد تمدنهاست.

● قدرت جهانی و جامعه جهانی توهمی بیش نیست و هیچ کشوری در کشور دیگر منافع استراتژیک ندارد.

ساموئل هاتتینگتون در توجیه و تعلیل نظریه برخورد تمدنها بر آن است که:

● جهان در حال کوچکتر شدن، و کنش و واکنش بین ملت‌های وابسته به تمدنهای مختلف در حال افزایش است؛

● این افزایش فعل و انفعالات (مهاجرت‌ها و ارتباطات رسانه‌ای)، هوشیاری تمدنی و آگاهی به وجود اختلاف بین تمدنها و همچنین اشتراك در درون هر تمدن را شدت می‌بخشد. به عبارت دیگر، خودآگاهی تمدنی به اختلاف و دشمنی تمدنها دامن می‌زند؛

● روند نو سازی اقتصادی و تحول اجتماعی در سراسر جهان، انسانها را از هویت دیرینه و بومی شان جدا می‌سازد. در بسیاری از نقاط جهان مذهب، آن

هم به صورت جنبش‌هایی که «بنیادگرا» لقب می‌گیرند در جهت پر کردن خلأ هویت به حرکت درآمده است؛

● از آنجا که کمتر می‌توان بر ویژگیها و تفاوت‌های فرهنگی سرپوش گذاشت، لذا در مقوله برخورد تمدنها پرسش اساسی در ارتباط با هویت انسانها این است که: «شما کیستید؟» در چنین شرایطی مذهب حتی بیش از بنیادگرایی قومی (ethnic fundamentalism) افراد را از هم متمایز می‌سازد. یک نفر می‌تواند نیمه فرانسوی، نیمه عرب باشد و حتی تابعیت مضاعف داشته باشد، ولی نیمی مسیحی بودن و نیمی مسلمان بودن دشوار است.

● قوت گرفتن پدیده بازگشت به خویش در تمدنهای غیر غربی، آسیایی شدن ژاپن، پایان میراث نهر و هندو شدن هندوستان، شکست اندیشه‌های غربی سوسیالیسم و ناسیونالیسم، دین‌سالاری (theocratic proclivity) تجدید اسلام‌گرایی در خاورمیانه و خلیج فارس و ... از دیگر دلایل برخورد تمدنها در نظریه هاتتینگتون است. به عقیده وی برخورد تمدنها در دو سطح خرد و کلان صورت خواهد گرفت. در سطح خرد گروه‌های نزدیک به هم در امتداد خطوط گسل (fault lines) میان تمدنها، غالباً با توسل به خشونت و قدرت نظامی برای کنترل خاک، و مهار یکدیگر به نزاع می‌پردازند. در سطح کلان دولت‌های وابسته به تمدنهای مختلف، برای کسب قدرت نسبی نظامی و اقتصادی، با هم به رقابت بر می‌خیزند، به منظور کنترل نهادهای بین‌المللی و طرفهای ثالث دست به مبارزه می‌زنند و بر اساس رقابت، ارزشهای خاص سیاسی و مذهبی خویش را ترویج می‌کنند.

چالش‌های اساسی؛ خطوط گسل

از نظر ساموئل هاتتینگتون چالش‌های اساسی و خطوط گسل در برخورد تمدنها در حول و حوش چهار محور عمده ذیل شکل می‌گیرد:

● بنیادگرایی اسلامی

● لیبرالیسم غربی و چندگانگی فرهنگی

● خودکامگی کنفوسیوسی

● بنیادگرایی قومی

وی خطوط گسل در برخورد تمدنها را بر لبه

● هاتتینگتون: اصولاً نقطه اصلی برخورد در این جهان، نه رنگ ایدئولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی. شکافهای عمیق میان افراد بشر و به اصطلاح نقطه جوش برخورد‌ها دارای ماهیت فرهنگی خواهد بود و بس.

دارند، یعنی روسیه، هند و ژاپن به کدام طرف متمایل شوند.»^{۳۸}

این بیگانه هراسی و محاصره اندیشی که یکی از دلایل تدوین نظریه بر خورد تمدنها به شمار می رود، جز هانتینگتون، از زبان بسیاری از دولتمردان آمریکایی نیز شنیده شده است. از جمله زبیکنیو برژینسکی، درباره «خطر ائتلاف ایران، روسیه و چین» می گوید:

«چنین ائتلافی گرداب عظیمی از خشونت به بار می آورد که به طور طولی و در عرض نقطه شرق آسیا امتداد دارد. گستره آن از شرق به غرب، از دریای آدریاتیک به بالکان و تا مرز چین در منطقه سین کیانگ تداوم می یابد و از جنوب به شمال نیز اطراف خلیج فارس دور می زند و بخشی از خاور میانه، سپس ایران، پاکستان و افغانستان را دربر می گیرد و در جنوب نیز در امتداد مرز روسیه - قزاقستان و در شمال تا مرزهای روسیه اوکراین امتداد می یابد. نزدیک به سی کشور در این منطقه قرار دارند و تقریباً ۴۰۰ میلیون نفر در آنجا زندگی می کنند. اغلب این کشورها در مراحل اولیه «کشورسازی» قرار دارند. در این منطقه هم اکنون خشونت های مبتنی بر اختلاف های مذهبی و قبیله ای آغاز شده و انتظار می رود که این خشونت ها شدت یابد. به هر روی بیداری وجدان سیاسی مردم و تب مذهبی و قومی، این منطقه را به گرداب جغرافیایی بر خورد تمدنها تبدیل کرده است. در حالی که فکر می کنم گرچه در مقیاس جهانی، اتحاد تمدنهای کنفوسیوسی، اسلامی یا بروز چنان درگیری امری است واقعی همانطور که امروز در یوگسلاوی مشاهده می شود، تصادفی نیست که نیمی از دول صاحب تسلیحات هسته ای یا خواهند گان آنها، در منطقه اوراسیا قرار دارند. بدین ترتیب، ارتباط تسلیحاتی با منطقه مزبور بسیار نگران کننده است و من فکر می کنم که این منطقه ای است که احتمالاً استفاده بعدی از بمب هسته ای را در آن شاهد خواهیم بود.»^{۳۹}

درگیری اسلام و غرب

نخستین نکته ای که در آغاز این مطلب باید گفت این است که درگیری اسلام با غرب قطعاً به مثابه یا مساوی درگیری اسلام و مسیحیت نیست. نکته مهم

خونین اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی از یک سو و تمدن غربی از سوی دیگر ترسیم می کند:

«خطوط گسل موجود بین تمدنها امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است و این خطوط جرقه های ایجاد بحران و خونریزی اند. خصومت هزار و چهارصدساله اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب آبهستن بروز حوادثی خونین می شود... و سرانجام نیز تمدنهای اسلامی و کنفوسیوسی در کنار هم رویاروی تمدن غرب قرار می گیرند. خلاصه این که کانون اصلی درگیری های آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود. در واقع درگیری های تمدنی آخرین مرحله تکامل درگیری در جهان نو است.»

هانتینگتون مصداقهای درگیری اسلام و غرب را به شیوه گزینشی در میان جنگهای داخلی یوگسلاوی، بلغارها و ترکها، صربها و آلبانیاییها، اوستی ها و اینگوش ها، آذربایجان ها، مسلمانان و هندوها، روس ها و مسلمانان آسیای مرکزی، عراقی ها و آمریکایی ها و... می جوید و برای اثبات اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی و جنگ این دو تمدن با تمدن غربی به این در و آن در می زند. به عقیده وی رشد حیرت انگیز اقتصاد کشورهای شرق آسیا (۸ تا ۱۰ درصد) به عنوان یکی از عوامل تجدید حیات تمدن کنفوسیوسی - قدرت روز افزون چین و هند - به عنوان دو کشور پر جمعیت و هسته ای - و چند قرارداد و معامله تسلیحاتی میان ایران و چین و ابراز عقیده هاشمی رفسنجانی رییس جمهوری وقت ایران به هنگام بازدید راثو نخست وزیر هند از ایران و طرح مقوله اتحاد ایران، چین و هند و... می تواند بزرگترین کانون و منبع بی ثباتی در جهان آینده تلقی شود. هانتینگتون در یکی از سخنرانی هایش گفته است:

«در ربع قرن آینده، منشأ بی ثباتی سیاسی، یکی رستاخیز اسلام است و دیگری سربر آوردن چین. روابط غرب با این دو تمدن هموار طلب (اسلام و چین) احتمالاً روابطی بادشواری خاص و آشتی ناپذیر است. چگونگی شکل این درگیریها و تحول آن به طرز چشمگیری به این بستگی دارد که دولتهای اصلی تمدنهای دیگری که در میانه قرار

● هانتینگتون: نه تنها

همیشه امکان بر خورد تمدنها هست بلکه جلوگیری از چنین برخوردهایی عملاً ناممکن، و لبه های این تمدنهای درگیر همیشه خونین است.

دیگر این که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و قطع همه جانبه منافع آمریکا از کشور ما، و رشد شگفت اسلام خواهی در آسیا و آفریقا و به ویژه خاورمیانه، تهدید جدی موقعیت صهیونیسم در منطقه و تزلزل رژیم های همپیمان آمریکا - از سوی جنبش های اسلام گرا - سبب شده است که نوعی وحشت از این فرایندها در تن و جان دیپلماسی آمریکار خننه نماید. این ترس در سیاست خارجی آمریکا نمودهای مختلفی داشته است. تلاش در جهت سرکوب جنبش های اسلامی رادیکال فلسطینی از جمله حماس و حزب الله و تحریک الفتح به مقابله و تحدید قدرت این دو جریان، دخالت مستقیم در انتخابات الجزایر و جلوگیری از به قدرت رسیدن جبهه نجات اسلامی، ترغیب ژنرال های لایبک ترکیه به ساقط نمودن دولت اسلامی نجم الدین اربکان، لشکر کشی به خلیج فارس، محاصره اقتصادی ایران، حمله به لیبی و سودان و... دهها رخ نمود دیگر تنها بخشی از اقدامات عملی آمریکا در برخورد با مسلمانان و تظاهرات عینی این محاصره اندیشی است. ذکر بخشی از نظریات و اظهارات دولتمردان و متفکران آمریکا در این زمینه دقیقاً مشخص می کند که برخورد تمدن اسلامی و تمدن غربی در واقع چیزی جز احساس هراس آمریکاییان از گسترش اسلام خواهی نیست.

ریچارد نیکسون، در کتاب فرصت را از دست ندهید جهان اسلام را مهمترین خطر برای غرب و آمریکا می داند. وی همچنین در آخرین اثرش به نام «فراتر از صلح» به تجزیه و تحلیل نظریه ساموئل هانتینگتون پرداخته و مصداق بارز و عینی برخورد خونین اسلام و غرب را در جنگهای داخلی یوگسلاوی، جنگهای منطقه قره باغ و منازعات داخلی لبنان دانسته است. نیکسون و حشمتزاده از جنگ اسلام و غرب می نویسد: «آمریکا نباید اجازه دهد که برخورد تمدنها به خصیصه غالب بر عصر بعد از جنگ سرد تبدیل شود.» از نظر بازنده رسوایی واترگیت «خطر واقعی آن است که آمریکا با بی تفاوتی خود به این مسئله، برخورد تمدنها را به یک پیش بینی خود ساخته تبدیل کند.»^{۴۰}

دلایل هانتینگتون

نظریه پرداز برخورد تمدنها با اعتقاد راسخ به درگیری خونین تمدن اسلامی و غربی عوامل تعیین کننده و دلایل این دشمنی را در پدیده هایی چون توسعه اقتصادی، تحول تکنولوژیکی و تغییر در میزان پایبندی های مذهبی می جوید و مؤثرترین عامل را در این فرایند «تغییرات جمعیتی» می داند. هانتینگتون می گوید: «به گمان من مهمترین تغییرات جمعیتی عوامل تعیین کننده سطح دشمنی آشکار بین اسلام و غرب بوده است. برای مثال جنگهای صلیبی عمدتاً ناشی از افزایش جمعیت، رشد سریع اقتصادی و احیای تفکرات فرقه کلونیاک در اروپای سده یازدهم بود که امکان بسیج شمار زیادی از شوالیه ها و دهقانان را برای حرکت به سوی سرزمین مقدس فراهم ساخت... در سده ۱۹ رشد چشمگیر جمعیت در اروپا همراه با تحولات اقتصادی، باعث عظیم ترین مهاجرت تاریخ شد که طی آن بیش از ۵۰ میلیون اروپایی قاره کهن را با هدف فتح، استقرار و مستعمره کردن سرزمین هایی در آمریکا، خاورمیانه، آفریقا و آسیا، ترک کردند. امروز تغییر در موازنه جمعیتی بار دیگر تأثیری بر هم زنده بر روابط اسلام و همسایگان نشان گذاشته می گذارد.»

هانتینگتون با تأکید بر این آمار جمعیتی که:
● نرخ رشد جمعیت مسلمانان ۱۰ درصد

● هانتینگتون: خطوط گسل موجود بین تمدنها امروز جایگزین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد شده است... کانون اصلی درگیری های آینده بین تمدن غرب و اتحاد جوامع کنفوسیوسی شرق آسیا و جهان اسلام خواهد بود.

آقایان دن کوئل (معاون ریگان) و جیمز بیکر (وزیر امور خارجه بوش) به دفعات از «خطر بنیادگرایی اسلامی به جای کمونیسم برای دنیای

بیشتر از کشورهای مسیحی است.

● در سال ۱۹۸۰ مسلمانان ۱۸ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دادند.

● طبق تخمین در سال ۲۰۰۰ جمعیت مسلمانان به ۲۳ درصد و در سال ۲۰۲۵ به ۳۱ درصد خواهد رسید.

از جوان شدن جمعیت کشورهای مسلمان، اظهار وحشت می کند:

«شواهد قاطع نشان می دهد وقتی جامعه ای جوان باشد (یعنی شمار افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله آن حدود ۲۰ درصد جمعیتش باشد) عمیقاً بی قرار و ناآرام می شود. جوانان بازیگران اصلی اعتراض ها، اغتشاش ها، اصلاحات و انقلاب ها هستند. از نظر تاریخی، وجود توده عظیم جوانان همزمان با بروز اینگونه جنبش ها بوده است. به قول هربرت مولر، «جنبش اصلاح مذهبی پروتستانیزم نمونه ای برجسته از جنبش های جوانان در تاریخ است.» همچنین افزایش نسبت جمعیت جوانان به کل جمعیت همزمان با عصر انقلاب دموکراتیک در دهه های پایانی سده هیجدهم است. در سده نوزدهم، توفیق جوامع اروپایی در صنعتی شدن و افزایش مهاجرتها از اثرگذاری سیاسی جوانان کاست. اما در دهه ۱۹۲۰ دوباره نسبت جمعیت جوان به کل جمعیت افزایش یافت و ارتشی از سربازان برای جنبش های فاشیستی و سایر جنبش های افراطی فراهم آمد. چهار دهه بعد، نسل عظیم جوانان دوران رونق پس از جنگ جهانی دوم، مهر سیاسی خود را بر اعتراضات و آشوبهای دهه ۱۹۶۰ زدند. اکنون نیز جوانان مسلمان مهر خود را بر رستاخیز اسلامی می زنند. در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در بسیاری از جوامع اسلامی نسبت شمار جوانان به کل جمعیت، افزایش خیره کننده ای یافت به طوری که گاه از مرز ۳۰ درصد هم گذشت. این نسل ارتش جنبش های سیاسی و سازمانهای اسلامی را تأمین کرده است. به نظر می رسد خیلی هم تصادفی نیست که در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ در ایران نسبت جمعیت جوان به کل جمعیت افزایش چشمگیری می یابد و به ۲۰ درصد می رسد و انقلاب اسلامی هم در سال ۱۹۷۹ به وقوع می پیوندد. در الجزایر نیز درست همان موقعی که این نسبت ۲۰ درصدی در اوایل دهه ۱۹۹۰ به وجود می آید جبهه نجات اسلامی با اقبال عمومی مواجه

می شود و پیروزیهای انتخاباتی به دست می آورد.»^{۴۳}

استناد به این آمار و طرح مبحث فوق چندان هم خلاف واقع به نظر نمی رسد. اما آنجا که هانتینگتون، شروانه می گوشت تا یک بار دیگر به درگیری اسلام و غرب، جهت گیری مذهبی بدهد و آن را در قالب جنگ های صلیبی، به صورت نزاعی بین اسلام و مسیحیت در آورد، چهره دیگری از موضوع به تصویر کشیده می شود. هانتینگتون با کتمان حقایق تاریخی و واقعیت های سیاسی درگیری اسلام و غرب و حتی به فراموشی سپردن نظرات خود در مقالات «ضرورت رهبری آمریکا» و «منابع بی ثباتی در جهان معاصر» مدعی می شود که:

● مشکل ریشه ای غرب بنیادگرایی اسلامی نیست، خود اسلام است یعنی تمدنی متفاوت که مردمانش به برتری فرهنگ خود ایمان دارند؛

● مشکل اصلی اسلام نیز سازمان سیا یا وزارت دفاع آمریکا نیست؛ خود غرب است یعنی تمدنی متفاوت که مردمانش به جهانشمول بودن فرهنگ خود ایمان دارند.

«اینها سوختبار اصلی آتش درگیری میان اسلام و غرب است.»^{۴۴}

اگر چه هانتینگتون بسیار زیرکانه از توضیح این نکته که منظورش از غرب همان مسیحیت است می گریزد، اما دم خروس از مصداقهایی که او و دوستان غربی اش، برای تبیین این مبحث آورده اند پیداست: کشمکش میان فلسطینی ها و اسرائیل؛ کوشش حکومت های مسلمان (به ویژه ایران و عراق) برای دستیابی به سلاحهای استراتژیک؛ تروریسم اسلامی! (به گفته وزارت خارجه آمریکا از میان ۷ کشور حامی تروریسم، ۵ کشور اسلامی است و از میان ۳۰ گروه تروریست، ۱۶ گروه مسلمان هستند.)

از جمله نکات مهمی که در تبیین علل مصادف اسلام و غرب می تواند مطرح شود. و هانتینگتون آن را ندیده است - مسئله همجواری است که به هر حال بسیاری از درگیرها را اجتناب ناپذیر می کند. مسلمانان با مسیحیان دارای مرزهای مشترک بسیار طولانی هستند و طبیعی است که همین امر این دو تمدن را روبروی هم قرار دهد. فرض این که اگر میان کشورهای اسلامی و مسیحی اقیانوسی حائل بود، چقدر از درگیریهای تاریخی این دو تمدن کاسته

● ریچارد نیکسون: آمریکا نباید اجازه دهد که بر خورد تمدنها به خصیصه غالب بر عصر بعد از جنگ سرد تبدیل شود... خطر واقعی آن است که آمریکا با بی تفاوتی خود به این مسئله، بر خورد تمدنهارا به یک پیش بینی خود ساخته تبدیل کند.

می‌شد، در جای خود قابل تأمل و بررسی است.

گسل‌های نظریه هانتینگتون

نظرات هانتینگتون و مقالات مختلف وی - بویژه مقاله بر خورد تمدنها - همواره توجه متفکران و صاحب‌نظران امور سیاست بین‌الملل را جلب کرده است. با وجود نقاط تاریک، مبهم، متناقض، نارسا، پیشداوری شتابزده، و جهت‌گیری سیاسی و یکسویه و عدم رعایت بی‌طرفی در نقد مسائل سیاسی، و دهها نقطه ضعف دیگری که در اندیشه و بویژه مطالب مندرج در مقاله بر خورد تمدنها هانتینگتون، دیده می‌شود باز هم این مقاله، در یک دهه گذشته، بیش از هر مقاله و نظریه دیگری مورد توجه و نقد و بررسی محافل علمی، فرهنگی و متفکران ملل مختلف قرار گرفته است. مادر ادامه بحث عمده‌ترین ایرادهای وارد به نظریه هانتینگتون را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

تمدن؟ کدام تمدن؟

ساموئل هانتینگتون با وجودی که اساس مقاله خود را بر مبنای مقوله «تمدن» پی‌ریخته است، اما در ارائه تعریفی دقیق و جامع از مفهوم تمدن و تفاوت آن با فرهنگ عاجز است. او معمولاً تمدن و فرهنگ را دو مفهوم همسان، در هم فرو رفته و بدون مرز تصویر می‌کند. گاه تمدن را جایگزین واحد دولت - ملت نموده و گاهی نیز تمدن را عیناً مساوی مذهب می‌گیرد. برای نمونه، در تبیین جنگ نفت (جنگ عراق و آمریکا) می‌نویسد:

«صدام حسین با کنار نهادن ناسیونالیسم عرب، آشکارا کمک اسلامی را درخواست کرد. او و حامیانش کوشیدند جنگ را جنگ بین تمدنها معرفی کنند.» و از قول صفر الحوالی - رئیس مرکز مطالعات اسلامی در دانشگاه ام‌القرای شهر مکه - می‌گوید که «این جهان نیست که بر ضد عراق می‌جنگد. این جنگ غرب بر ضد اسلام است.»

نکته عجیب دیگر، تمایزی است که هانتینگتون در تقسیم‌بندی تمدنها و قرار دادن فرقه‌های مختلف مسیحی در درون هر یک از آنها، قائل می‌شود. به عقیده وی جنگ داخلی اسپانیا و صف‌بندی نیروهای ایدئولوژیک در آن کشور تفاوت‌های آشکار و عمده‌ای با صف‌بندیهای جنگ داخلی یوگسلاوی دارد. چرا که در جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۰)

کشورهای طرفدار فاشیسم، کمونیسم و دموکراسی دخالت کردند حال آن که در یوگسلاوی (۱۹۹۰) کشورهای مسلمان، ارتدکس و مسیحی غربی به طرفداری از جناحهای درگیر وارد عمل شدند.

علاوه بر آن که در عبارت آخر هانتینگتون، دو خطای آشکار و دو مفهوم مخدوش یکسان گرفتن سیاست‌های آمریکا با تمدن مسیحی، و یکسان گرفتن سیاست‌های دول اسلامی با تمدن اسلامی دیده می‌شود، اصولاً تجزیه تمدن مسیحی به تمدن اسلاو - ارتدکس و مسیحی غربی با هیچ معیار عقلی و منطقی مطابقت نمی‌کند. چرا که تمام اسلاوها الزاماً ارتدکس نیستند. یک فرد اسلاو می‌تواند اسلوونیایی، کرووات یا بوسنیایی باشد. و از سوی دیگر نیز تمام ارتدکس‌ها هم دقیقاً اسلاو نیستند. ارتدکس‌ها می‌توانند رومن، یونانی، گرجی یا حتی آلبانیایی باشند. بدین سان با تقسیم‌بندی غلط جناب هانتینگتون دستکم نزدیک به پنجاه تا شصت میلیون

نفر انسان متمدن بیرون از حوزه تمدنهای اصلی مورد نظر نویسنده مقاله بر خورد تمدنها قرار می‌گیرند. واقعاً اگر بناست در حوزه کلی تمدن مسیحی به دو جریان اسلاو - ارتدکس و تمدن مسیحی غربی به عنوان دو تمدن عمده از تمدنهای هفت‌گانه رأی دهیم، آنگاه لازم است در بحث از تمدن اسلامی نیز دستکم جای ویژه و مستقلی برای تمدن ایرانی - اسلامی که در چارچوب اندیشگی مذهب شیعه تجلی یافته است، تحت عنوان تمدن شیعی با همه دستاوردهای مادی و معنوی درخشانش قائل شویم. در همین راستا می‌توان گفت، تمدن عمده دیگری که از قلم هانتینگتون افتاده است تمدن یهودی با هزاران سال میراث فکری است. و عجیب اینجاست که این جافتادگی در یکی از حساسترین خطوط گسل و برخورد تمدنها یعنی خاورمیانه صورت می‌گیرد. شاید هانتینگتون در حساب و کتابهای ذهنی خود تمدن معرفی اسراییلی‌ها هستند، بخشی از تمدن مسیحی غرب - که یحتمل همان تمدن آمریکایی است - قلمداد نموده است! واقعیت این است که به قول دکتر احمد صدیقی «آنچه تمدنهای غیر غربی ساموئل هانتینگتون را تعریف می‌کند نه مختصات تاریخی و جوهری آنها بلکه خطر احتمالی

● هانتینگتون دلایل دشمنی بین تمدن اسلامی و غربی را در پدیده‌هایی چون توسعه اقتصادی، تحول تکنولوژیکی و تغییر در میزان پای‌بندی‌های مذهبی می‌جوید و مؤثرترین عامل را در این فرایند، «تغییرات جمعیتی» می‌داند.

اقتصادی، سیاسی یا نظامی ایشان برای آمریکا و متحدینش است.»^{۴۵}

به هر حال تردید نباید داشت که تمدن اسلاو-ار تدرکس، نوعی تمدن غربی به حساب تواند رفت. کما اینکه جمعیت شکل دهنده این تمدن نیز- حتی طرفداران اندیشه تولستوی و مارکسیست لنینیستها- اروپایی هستند و فرهنگشان از تمدن غربی نشأت گرفته است. همچنین در تعریفی که هانتینگتون از تقسیم‌بندی تمدنها ارائه می‌دهد، علی‌القاعده، تمدن آمریکای لاتین نباید از تمدن غربی به طور بنیادی جدا باشد. اگر چه در این حوزه هنوز همه سرخپوستان را نکشته‌اند و لیبرال دموکراسی غربی تنها معیار ارزش‌ها نیست!

چرا اقتصاد نه؟

هانتینگتون در تدوین نظریه «برخورد تمدنها» با وجودی که به منافع اقتصادی آمریکا چشم دارد، اما از طرح مسائل اقتصادی در شکل‌گیری روابط بین‌المللی با ظرافت می‌گذرد و حداکثر آن را در نظریه خود بسیار کم اثر جلوه می‌دهد: «اهمیت مسائل اقتصادی موجود بین آمریکا و اروپا از مسائل اقتصادی آمریکا و ژاپن کمتر نیست. ولی آنها چندان بر جستگی سیاسی ندارند. زیرا وجوه اختلاف بین فرهنگ آمریکایی و فرهنگ اروپایی بسیار کمتر از اختلافهای موجود بین تمدن آمریکایی و ژاپنی است.»

ما در این مجال، بر آن نیستیم تا ضمن رد مستند این بخش از نظریه هانتینگتون به دفاع از اهمیت مسائل اقتصادی به ویژه اقتصاد منطقه‌ای در ایجاد صلح پایدار جهانی بپردازیم، با این همه تذکر این نکته چندان بی‌مورد نیست که قسمت عمده‌ای از مبانی و ارکان هر تمدن بر اساس نیازهای اقتصادی انسانها و جوامع شکل می‌گیرد. (ر. ک. تعریف ویل دورانت از تمدن).

تازه همین تمدن غربی که به دو اصل لیبرال دموکراسی و سکولاریسم آن همه می‌نازد، مگر جز این است، که بر اساس تقویت بنیه اقتصادی- و بالطبع سیاسی و نظامی- سالها در کوران جنگ سرد تاب آورده و دکترین خود را بر کشورهای تحت سلطه خویش تحمیل نموده است؟ از سوی دیگر با توجه به این که در بستر سازی و ایجاد جنگها،

کار تلها و تراستها- بر پایه سیاست الیگارشی مالی- نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند و فقط در یک مورد جنگ خلیج فارس، پانصد میلیارد دلار به جیب می‌زنند، نباید از به وجود آوردن منافع اقتصادی مشترک در حفظ صلح جهانی به سادگی گذشت. این نکته قابل تأمل است که اگر برای نمونه آمریکا و اروپا در شرق ایران دارای منافع اقتصادی بودند، آیا به هم پیمان پاکستانی خود اجازه می‌دادند که با حمایت آشکار از طالبان، مرزهای شرقی ایران را ناامن، منطقه را بحران زده، و منافع اقتصادی فرضی غربی‌ها را آسیب‌پذیر نمایند؟ زمانی هم که تافلرها بر اساس نظریه موج سومی خود به نقد ورد دیدگاههای ژئواکونومیکال می‌پردازند، بی‌اعتبار شدن اهمیت اقتصاد در مناسبات بین‌المللی را موکول به تحقق فرضیه «تمدن دانایی» می‌نمایند.

به نظر ایشان «استدلال ژئو-اکونومیک اگر چه ممکن است دلگرم‌کننده باشد، ولی به دو یا حتی چند دلیل اساسی دیگر نارساست. نخست، ساده‌اندیشانه است زیرا در پی آن است که قدرت جهانی را تنها بر حسب دو عامل تفسیر کند: اقتصادی و نظامی. دوم، از کار افتاده است زیرا نقش فزاینده دانش-شامل علم، تکنولوژی، فرهنگ، مذهب و ارزش‌ها- را که مایه اصلی همه اقتصادی‌های پیشرفته و همچنین کارایی نظامی است، نادیده می‌گیرد... ما در حال ورود به عصر «قدرت مبتنی بر دانایی» (Geo - Information)

هستیم، نه دوره ژئواکونومیک.»^{۴۶}

از سوی دیگر حتی به جرأت می‌توان گفت که تخریب مسجد بامری و درگیری هندوها و مسلمانان در هندوستان منشأ اقتصادی دارد و درگیری بین تمدنها و نزاع بر سر مسائلی چون پرستیدن گاو یا خوردن گوشت آن نیست. زیر بنا و علت تمام این منازعات در کشور فقرزده هندوستان، بر پایه وجود شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشخصی شکل می‌گیرد که بر اساس آن هر فرقه مذهبی عدم دیگری را شیربهای وجود خود می‌پندارد.

جنگ میان تمدنها، یا جنگ درون تمدنی
برخلاف نظریه ساموئل هانتینگتون آمار به صراحت نشان می‌دهد که پس از قرارداد صلح

● با تقسیم‌بندی غلط هانتینگتون دستکم نزدیک به ۵۰ تا ۶۰ میلیون نفر انسان متمدن بیرون از حوزه تمدنهای اصلی مورد نظر نویسنده مقاله بر خورد تمدنها قرار می‌گیرند.

وستفالی (۱۶۴۸م) بیشترین تنش‌ها و جنگ‌ها در درون تمدن‌ها رخ داده است. این درست که فرضیه هانتینگتون از برخورد تمدن‌ها در دنیای آینده خبر می‌دهد اما چنین شواهدی به دلایل متعددی که بر خواهیم شمرد، دستکم در آینده قابل پیش‌بینی دیده نمی‌شود:

● ساموئل هانتینگتون نمی‌تواند معین کند که «برخورد تمدن‌ها»ی وی در کجا، چگونه و کی صورت می‌گیرد؛

● شواهدی که وی از اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی، و مصاف آنها با تمدن غربی به دست می‌دهد سخت ساده لوحانه و غیر واقع‌بینانه است.

● دیدگاه دترمینیستی در تحلیل پارادایم تمدن‌ها و برخورد گزینشی و دلبخواه با جنگ‌های اخیر و تفسیر به‌رأی رخنمودهای تاریخی، ویژگی بارز فرضیه هانتینگتون است. وی برای تأیید نظریه خود تنها آن بخش از جنگ‌های بیست سال اخیر را برمی‌گزیند که قابلیت و توان برخورد تمدنی داشته‌اند. و دقیقاً به همین دلیل قادر نیست از برخوردهای درون تمدنی که امروزه در کشورهای افغانستان، عراق، سودان، تاجیکستان، پاکستان، رواندا و ایرلند شمالی جریان دارد، سخن بگوید. حتی در جنگ عراق با آمریکا نیز، که نوعی برخورد تمدن‌ها تلقی می‌شود، بزرگترین دشمنان و عاملان شکست عراق، همان همپیمانان دیروزی آن که دقیقاً در یک تمدن قرار دارند، بودند. اگر نبود صف‌آرایی عربستان، مصر، و سایر کشورهای مسلمان و عرب حوزه خلیج فارس - در مقابل عراق - و اگر نبود پشتیبانی همه‌جانبه دولت‌های عربی از لشکرکشی آمریکا و اروپا در خلیج فارس، آیا مصاف میان عراق و آمریکا به همان سادگی شکل می‌گرفت و به انجام می‌رسید؟

جنگ ایران و عراق نیز - با وجودی که آمریکا و اروپا در طول جنگ از عراق حمایت نموده‌اند - در نهایت جنگی درون تمدنی به حساب می‌آید. و کمی که به گذشته بنگریم و کشتار پل‌پوت، قتل عام یهودیان توسط نازیها و تصفیه‌های خونین استالین و... را نیز به تجزیه و تحلیل بنشینیم باز هم می‌بینیم کفه نزاع‌های درون تمدنی بر برخورد تمدن‌ها چربیده است.

از سوی دیگر در مصاف بین تمدن‌ها، آنها بر اساس تقسیم‌بندی هانتینگتون، چند اشکال عمده دیگر به چشم می‌آید از جمله اینکه:

● نمی‌توان پارادیکس کفش کرد و مدعی شد که ملل متشکل از یک قوم و با یک فرهنگ مشترک با طرح پیوستن و اتحاد با قطب‌های چندملیتی در یک تمدن واحد موافق باشند!

● جایگزینی واحد دولت و ملت با تمدن‌ها یک فرضیه خام بیش نیست که هرگونه طرح اندیشه بر اساس آن به همان میزان سست بنیاد خواهد بود. ریچارد رابینشتاین و چارل کروگر در انتقاد به این فرایند موهوم، نکات جالب توجهی را مطرح کردند اما نظریه ایشان از سوی هانتینگتون بی‌پاسخ ماند. آنان نوشتند:

«از میان ۱۸۰ کشوری که نظام معاصر جهانی را تشکیل می‌دهند، حداکثر می‌توان ۱۵ کشور را به عنوان «ملت» خواند به این اعتبار که اکثریت گسترده مردم آنها معتقدند که نیاکان مشترک و هویت واحدی دارند. چندملیتی بودن به صورت یک قاعده برای کشورها در آمده است به طوری که حدود ۴۰ درصد از آنها جمعیتی هستند که از افراد متعلق به چهار یا پنج قوم مختلف تشکیل شده است. در یک سوم کل کشورهای فعلی، بزرگترین گروه ملی حتی اکثریت جمعیت آن کشور را هم تشکیل نمی‌دهد. اگر وجود چنین تنوعی صرفاً مختص کشورها باشد، پس یک امپراتوری چند قومی یا چند تمدنی دارای چه ویژگی‌های دیگری خواهد بود.»^{۴۷}

هم بر این اساس می‌توان گفت - و پذیرفت - که: ● برخورد قومی نیز به اندازه برخورد تمدنی در تاریخ رایج است؛

● هیچ شاهد محکمی برای جایگزینی واحد «دولت - ملت» با تمدن و فرهنگ در دست نیست؛

● وجود چالش در «دولت - ملت»های متعلق به یک تمدن - که بعید به نظر می‌رسد در آینده‌ای قابل پیش‌بینی به اتحاد و توافق بینجامد - هرگونه صف‌بندی و برخورد تمدن‌ها را به‌بوتۀ تردید می‌گذارد. برای نمونه در تمدن اسلامی وجود عواملی چون فرق و شاخه‌های مختلف مذهبی که مرتب در حال درگیری هستند، فعالیت فرهنگ‌های گوناگون فارس، عرب، کرد، ترک، مالی که به هر حال

● بر خلاف نظریه ساموئل هانتینگتون، آمار به صراحت نشان می‌دهد که پس از قرارداد صلح وستفالی (۱۶۴۸م) بیشترین تنش‌ها و جنگ‌ها در درون تمدن‌ها رخ داده است.

غیر غربی، هر چه سریعتر دست به همسان سازی و انطباق ارزش های موجود با تحولات جدید جهانی بزنند.

نظریات فولر^{۴۸}، نوعی هشدار به غرب بود که به دلیل فرصت های از دست رفته، به خود بیاید و در راستای تلاشی جبهه فرهنگی مقابل، بیشتر و عاقلانه تر بکوشد. به نظر این پژوهشگر آمریکایی، غرب یگانه نماینده تکامل یافته سه جریان سرمایه داری بازار آزاد؛ حقوق بشر، دموکراسی و علمگرایی؛ و جامعه مدنی و ارتباط صحیح میان دولت و ملت است. گراهام فولر در تعلیل نظریه برخورد تمدنها نیز قلم فرسود و از جمله نوشت علت برخورد تمدنها، توزیع ناعادلانه قدرت، ثروت و تحقیر تاریخی و اعمال سلطه سیاسی- نظامی بر ملت های کوچک است. فولر از فرهنگ و تمدن صرفاً به عنوان وسیله ای برای تبیین این چالش ها نام برده و علیرغم این که تأکید کرده است که برخورد تمدنها در واقع نزاع میان حقانیت کنفوسیوس، مسیح و محمد (ص) نیست با این همه خاطر نشان ساخته است که کشورهای جهان سوم می توانند برای مقابله با تمدن غرب پیرامون یک گرانیکه قدرتمند فرهنگ و تمدن، که حول یک یا چند کشور چین، هند، ایران و مصر خواهد بود گرد آیند و در این مواجهه، روسیه را نیز با خود همراه سازند.

به عقیده تافلرها (الوین و هایدی)، درگیری اصلی قرن بیست و یکم مقوله ای است که نه می تواند مؤید نظرها تئینگتون باشد و نه نظریه فوکویاما. این دو متفکر برجسته بارد نظریه تعارض آتی اسلام و غرب، گونه دیگری از برخورد تمدنها را مطرح می کنند و معتقدند:

«امروز صف آرایی تمدن های جهانی شکل دیگری به خود گرفته است. ما با شتاب تمام به سوی ساختاری کاملاً متفاوت از قدرت در حرکتیم که جهانی را ایجاد می کند که دیگر دو نیمه نیست. بلکه به وضوح میان سه تمدن متضاد و رقیب تقسیم شده است.» از نظر تافلرها این برخورد بالقوه آنقدر بزرگ است که می توان از آن به عنوان برخورد «آبر تمدن ها» یاد کرد.

سه آبر تمدن مورد نظر تافلرها عبار تند از: تمدن کشاورزی، تمدن صنعتی و تمدن دانایی:

مرزبندی های تعریف شده ای دارند، اختلاف سیاسی میان دولت و گروه های مختلف مخالف برنامه های حاکمیت، که امری بسیار جدی، عینی و گسترده است، منازعات دولت با همسایگان، تضادهای درون حاکمیت سیاسی و... امکان ایجاد یک تمدن عمده و یکدست را به فرضیه ای کاملاً خوش بینانه مبدل می سازد.

در واقع از همین منظر است که معتقدیم هر تمدن در بطن خود دهها اندیشه متخالف را در بر گرفته است. امروزه روشنفکران کشورهای در حال توسعه نسبت به فرهنگ و تمدن غرب به صورت پدیده ای بیگانه نمی نگرند. متفکران مسلمان به اصطلاح مدرنیست و سکولاریست بارها در طرح تئوریهها و نظرات خویش کوشیده اند با فاصله گرفتن از هم مسلکان سنت گرای خود. که بعضاً منادی نظریه بازگشت به اصالت خویش هستند. به هم تیان غربی خود نزدیک شوند. در مقابل بعضی از اندیشمندان سنت گرای غربی نیز در برابر امواج مدرنیسم و پست مدرنیسم کوشیده اند خود را با مسلمانان - و به زعم خویش مسلمانان محافظه کار - همساز کنند و علیه تمدن و فرهنگی که از متن آن برخاسته اند، مقاومت و حتی مبارزه نمایند.

تافلرها و برخورد تمدنها

در تجزیه و تحلیل و نقد نظریه «برخورد تمدنها» مقالات و مطالب و اظهار نظرهای بسیاری رقم خورد. از جمله گراهام فولر پژوهشگر برجسته مؤسسه آمریکایی راند طی مقاله ای تحت عنوان «ایدئولوژی آینده» ضمن نقد دیدگاه های هانتینگتون، راهکارهای دیگری برای تمدن غرب در مواجهه با تمدن های رقیب پیشنهاد کرد. وی از اصطلاح «سه جهان» مائوتسه تونگ سود جست و غرب را برای رهایی از جنبش های بنیادگرایانه تحریک به اقداماتی در جهت نوسازی کشورهای جهان سوم نمود. فولر همچنین تمدن غرب را ناگزیر از یاری رساندن به دولت هایی که قادر به نوسازی جامعه خود نیستند، دانست (مانند کمک کندی به شاه) و از رهبران غرب خواست به منظور پیشگیری از ایجاد برخورد میان نظام و تمدن غربی و

● دیدگاه دترمینیستی در تحلیل پارادایم تمدنها و برخورد گزینشی و دلخواه با جنگهای اخیر و تفسیر به رأی کردن رخنمودهای تاریخی، ویژگی بارز فرضیه هانتینگتون است.

● تمدن کشاورزی هشت هزار سال قبل از میلاد آغاز شده و تا پایان قرن هفدهم پاییده است. نماد این تمدن هنوز کج پیل است که تأمین کننده منابع کشاورزی و معدنی به شمار می‌رود.

● تمدن صنعتی در حدفاصل سالهای ۱۶۵۰ و ۱۷۵۰ با نیروی بخار شروع شده و تا به امروز یعنی کم‌وبیش ۳۰۰ سال طول کشیده است. نماد این تمدن خط موتناژ است و با نیروی کار ارزان و تولید انبوه شناخته می‌شود.

● تمدن دانایی که دنیای آینده را تحت سیطره خود خواهد گرفت با پدیده‌های زیر شکل می‌گیرد:

منابع انرژی متنوع و احیاءپذیر، روش‌های تولیدی که خطوط موتناژ اغلب کارخانه‌ها را منسوخ و بی‌مصرف می‌سازد، خانواده‌های جدید و غیرهسته‌ای، کلبه الکترونیک، شاهراه‌های ارتباطی، قواعد رفتاری جدید، فراتر رفتن از تراکم و تمرکز انرژی، پول و قدرت، فراتر رفتن از همسان‌سازی و همزمان‌سازی...

تافلرها با اعتقاد به این که تنازع اصلی جهان غرب را بر خورد تمدن صنعتی موج دومی و تمدن دانایی موج سومی تشکیل می‌دهد، در حالی که بسیاری از مناطق جهان کماکان شاهد برخورد تمدن کشاورزی و صنعتی خواهند بود، از این برخورد چنین یاد می‌کنند:

«در هر کشور در حال صنعتی شدن نبردهای سخت و غالباً خونینی میان گروه‌های صنعتی و بازرگانی موج دوم و زمین‌داران موج اول که در بسیاری موارد با کلیسا متحد بودند، رخ داد. توده‌های دهقانان ناگزیر از ترك زمین می‌شدند تا برای «آسیابهای شیطانی» و کارخانه‌هایی که بیشتر و بیشتر بر سطح زمین می‌رویدند کارگر فراهم کنند.»^{۴۹}

تمدن موج سوم که به عقیده تافلرها در برخورد با تمدن صنعتی بر جهان آینده مسلط خواهد شد - به قول دکتر ابوترابیان - یادآور این اندیشه حکیم بزرگ توس، فردوسی است، که هزاران سال پیش از این متفکران گفت: «توانا بود هر که دانا بود»

اگر چه به نظر می‌رسد که تقسیم‌بندی تافلرها از مقوله تمدن و قائل شدن به سه آبر تمدن

کشاورزی، صنعتی و دانایی بی‌تأثیر از نظریه دیالکتیک تاریخی مارکس - که از نوعی برخورد بالنده نظام‌های فئودالی، و بورژوازی و سوسیالیستی سخن می‌گفت - نباشد، اما در هر صورت تکیه به عنصر دانایی با توجه به نیازهای امروز و فردای انسانها و نقش رایانه‌ها و شاهراه‌های اطلاعاتی و ارتباطی در تسهیل زندگی، و پیش‌بینی این که جهان آینده در انحصار پدیده‌هایی چون اطلاعات و نوآوری، مدیریت، فرهنگ و فرهنگ مردمی، تکنولوژی پیشرفته، نرم‌افزار، تعلیم و تربیت، آموزش، مراقبت پزشکی و خدماتی مالی در خواهد آمد نه تنها استبعاد عقلی و منطقی ندارد، بلکه نویدبخش آینده‌ای بهتر نیز هست. هر چند که تحقق همه این پیشرفت‌های مختوم به دانایی، نباید و نمی‌تواند در بطن و متن يك آبر تمدن جای گرفته و تمام جهان را به شیوه يك الگوی واحد موج سومی در آورد. حتی اگر اتحاد فرضی تمدنهای مشترک هم - که در اثر گسترش وسائل ارتباط جمعی و آب رفتن جهان و ارتباط و تعامل و گفتگوی تمدنها، می‌تواند به واقعیت نزدیک شود - تحقق یابد، باز هم سخن گفتن از يك آبر تمدن جهانی و نادیده انگاشتن اختلاف تمدنها، خوش خیالی موهومی بیش نخواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. به تحقیق ۳۶۵ سال پیش، گالیله به‌عنوان مظهر علم، در مقابل کلیسای کاتولیک ایستاد و نومیالیسم تمدن غربی را به بوته تردید و انکار نهاد. به نظر نگارنده این محاکمه می‌تواند سر آغاز شکل‌گیری ریشه‌های علم باوری، رنسانس، عبور از سنت، به خاک سپردن تمدن فئودالیتیه و ارائه در کی کانسپتو ایسی از جهان باشد.

۲. الوین و هایدی تافلر، به سوی تمدن جدید، برگردان محمدرضا جعفری (تهران: سیمرغ، ۱۳۷۶)، صص ۲۸-۱۰.

۳. «منابع بی‌ثباتی در جهان معاصر» عنوان سخنرانی ساموئل هانتینگتون در کنفرانس «نقش آمریکا در دنیای نامطمئن» است. کالیفرنیا؛ اول و دوم مارس ۱۹۹۵، کتابخانه نیکسون.

۴. گفتگوی برژینسکی با گاردلس، اطلاعات، ۱ دی ۱۳۶۸.

۵. گفتگوی حسین عظیمی باره نو، شماره ۱۸.

● وجود چالش در دولت - ملت‌های متعلق به يك تمدن که بعید به نظر می‌رسد در آینده‌ای قابل پیش‌بینی به اتحاد و توافق بینجامد هر گونه صف‌بندی و برخورد تمدنها را به بوته تردید می‌گذارد.

۶. روزنامه ایران، سه‌شنبه ۲۲ تیر ۱۳۷۷، سال چهارم، شماره ۹۹، ص ۲.
۷. حسین عظیمی؛ «توسعه و ارتباط آن با تمدن» مجموعه مقالات دومین اجلاس بررسی راه‌های عملی حاکمیت وجدان کاری و انضباط اجتماعی (تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۷).
۸. مسعودی، مروج الذهب، برگردان ابوالقاسم پاینده (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۰)، ج ۱، ص ۳۱۰.
۹. عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، برگردان محمدپروین گنابادی (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۶)، ج ۱ و ۲، فصل سوم و هیجدهم.
۱۰. محمد قراگوزلو، «جامعه مدنی چگونه جامعه‌ای است»، روزنامه همشهری، شماره ۱۵۸۲.
۱۱. محمدعلی اسلامی ندوشن، فرهنگ و شبه فرهنگ (تهران: یزدان، ۱۳۷۱)، ص ۳۶.
۱۲. سیدحسین نصر، «برخورد تمدنها و سازندگی آینده بشر»، در نظریه برخورد تمدنها، هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵).
۱۳. احمد صدیقی، «خواب چپ هانتینگتون» در نظریه برخورد تمدنها، پیشین.
۱۴. عبدالکریم سروش، اسلام و غرب از بدفهمی به تفاهم (مقاله و سخنرانی) سمینار اسلام سیاسی و غرب، قبرس، ۱۹۹۸.
۱۵. تافلر، پیشین، صص ۴۵-۴۲.
۱۶. ویل دورانت؛ تاریخ تمدن، برگردان احمد آرام و دیگران (تهران: انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰)، جلد اول، صص ۳-۷.
۱۷. همان، کتاب اول، بخش اول، ص ۱۷۶.
۱۸. مرتضی راوندی؛ تاریخ اجتماعی ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ج ۱، ص ۱۴۳.
۱۹. محمد معین؛ مزدیسنا و ادب فارسی؛ ج ۱، ص ۱۷۵.
۲۰. دیاکونف؛ تاریخ ماد؛ ص ۳۴۷.
۲۱. دورانت، پیشین؛ ص ۵۱۶.
۲۲. رالف لیتون؛ سیر تمدن، صص ۲۲۵-۲۴.
۲۳. تاریخ جهان باستان، هیأت محققان شوروی، ج ۲، ص ۱۲۹.
۲۴. ابن خلدون؛ مقدمه ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۶۸.
۲۵. صاعداندلسی؛ طبقات الامم، ص ۱۷۱.
۲۶. ابن سینا، الشفا، ص ۱۰.
۲۷. سهروردی، حکمة الاشراق به اهتمام هنری کرین (تهران: دانشگاه تهران، بی تا)، ص ۱۲۸.
۲۸. یاقوت حموی، معجم البلدان (بیروت: دارالاحیاء

- التراث العربی، ۱۹۷۹)، ج ۲، ص ۸۸۷.
۲۹. ابن ندیم، الفهرست برگردان محمدرضا تجرّد (تهران: بی تا، ۱۳۴۳)، ص ۶۳۴.
۳۰. طبقات الامم، صص ۱۷۲-۱۶۹.
۳۱. سیدحسین نصر، علم و تمدن در اسلام برگردان احمد آرام (تهران: اندیشه، ۱۳۵۰)، ص ۱۱۸.
۳۲. عبدالکریم شهرستانی، ملل و نحل، به تصحیح و مقدمه محمدرضا جلالی نائینی (تهران: بی تا، ۱۳۵۵)، ج ۳، ص ۵.
33. F. Fukuyama, **The End of History and the Last Man** (New York: Free Press, 1992).
۳۴. فرانسیس فوکویاما، «فرجام تاریخ و آخرین انسان»، برگردان علیرضا طیب، مجله سیاست خارجی، شماره ۲-۳، ۱۳۷۲.
35. G. Fuller and Iano Lesser, **The Geopolitic of Islam and the West** (Boulder: Westview, 19).
36. S.P. Huntington "The clash of civilization", **Foreign Affairs**, 1993.
۳۷. ساموئل هانتینگتون؛ «برخورد تمدنها» در نظریه برخورد تمدنها، پیشین.
۳۸. ساموئل هانتینگتون؛ «اسلام و غرب از درگیری به گفتگو»، (مقاله سخنرانی) سمینار اسلام سیاسی و غرب، قبرس، ۱۹۹۸.
۳۹. گفتگوی برژینسکی با گاردلس در نظریه برخورد تمدنها، پیشین، ص ۱۶۸.
۴۰. مجتبی امیری، «فرصت را از دست ندهید». اطلاعات، ۱۹۹۸، ۱۳۷۱.
41. J. King "A Clash of Civil; zation, Pentagon rhetoric on the Islam threat", **Middle East International**, No. 493, 3March 1995, p.16.
42. B. Lewis, **The Shaping of the Modern Middle East** (New York: Oxford Press, 1994).
۴۳. ساموئل هانتینگتون، «اسلام و غرب از درگیری به گفتگو»، پیشین.
۴۴. همان.
۴۵. احمد صدیقی، «خواب چپ هانتینگتون» در نظریه برخورد تمدنها، پیشین.
۴۶. الوین وهایدی تافلر، جنگ و پادجنگ، برگردان مهدی بشارت (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴)، ص ۳۹.
۴۷. ریچارد دروینشتاین و چارل کروکر؛ (مقاله)، ن. ک. به: نظریه برخورد تمدنها، پیشین.
۴۸. ر. ک. یادداشت شماره ۳۵.
۴۹. تافلر؛ به سوی تمدن جدید، پیشین، ص ۴۳.

● تافلرها: امروزه

صف آرای تمدنهای جهانی
شکل دیگری به خود گرفته
است. ما با شتاب تمام به
سوی ساختاری کاملاً
متفاوت از قدرت در
حرکتیم که جهانی را ایجاد
می کند که دیگر دو نیمه
نیست بلکه به وضوح میان
سه تمدن متضاد و رقیب -
تمدن کشاورزی، تمدن
صنعتی، و تمدن دانایی -
تقسیم شده است.